بسم الله الرحمن الرحیم

ایرانِ مظلوم

نصرالله پورجوادی

یار بیگانه مشو تا نبرُی از خویشم
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم
می مخور با دگران تا نخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر به فلك فریادم

حافظ

دو ساعت بود که وارد حلب شده بودم و در گاراژ انتظار اتوبوس دمشق را می کشیدم. خسته بودم و گرسنه. باوجود اینکه دو روز بود که قونیه را ترك گفته بودم و با اتوبوسی قراضه راه ناهموار و خسته‌کنندهٔ قونیه به حلب را پشت سر گذاشته بودم، خاطرهٔ خوش زیارت مزار مولانا و حالی که در چند روز اقامت خود در این شهر داشتم هنوز افکار مرا به خود مشغول می‌داشت. پنج سال دوری از ایران و اقامت در غرب احساس شدید غربت را در من به‌وجود آورده بود و پیش از مراجعت به وطن تصمیم گرفته بودم به مزار مولانا مشرّف شوم تا در آنجا با هزاروچهارصد سال فرهنگ و زبان خود دوباره بیعت کنم. مولانا برای من مظهر تمام‌عیار چهارده قرن فرهنگ اسلامی بود، و زبان مثنوی که مجلای این فرهنگ بود زبان من بود. وقتی قدم در صحن مزار گذاشتم، حال فرزند گمشده‌ای را داشتم که پس از سالها دربدری و آوارگی به آغوش مادر خود بازمی گردد. قطره‌ای بودم که به دریا می پیوستم. با آنکه اولین سفر من به قونیه بود، همه چیز مزار برایم آشنا بود. نه‌تنها صاحب مزار و بارگاه آن، بلکه در و دیوار و ساختمان آن و همهٔ اشیاء آن بخصوص کاشیها و تابلوها و پارچه‌هایی که دیوارها را مزیّن کرده بود با من سخن می گفتند، به زبانی که زبان من بود. اما در بیرون مزار، تقریباً همه چیز بیگانه می نمود. زبان مردم قونیه و خط آن به همان اندازه برای من بیگانه بود که برای مولانا در هفتصدوپنجاه سال پیش. ترکها مانند من مولانا را از خود می‌دانستند، ولی آنها برخلاف من از مولانا نبودند. بیگانگی ایشان با تاریخ و فرهنگ اسلامی کشورشان به حدی بود که حتی کسبهٔ اطراف مزار هم نمی‌دانستند که زبان مولانا فارسی بوده و مثنوی در اصل به این زبان بوده است نه ترکی. غربزدگی ابلهانهٔ ترکان ترکیه و بخصوص لجاجت و حماقت طرفداران پان ترکیسم نه‌تنها شخصیتهای بزرگ عالم اسلام مانند مولانا جلال‌الدین و صدرالدین قونیوی بلکه همهٔ مظاهر فرهنگ اسلامی را مسخ کرده است. تا انسان خودش به ترکیه نرود و از نزدیك شاهد اوضاع فرهنگی آنجا نشود نمی‌تواند میزان دشمنی ترکهای ترکیه را با زبان و خط دیرینهٔ خودشان و از آن بالاتر با فرهنگ اسلامی این کشور اصیل مسلمان درك کند.

اتوبوس دمشق بالأخره آمد. دقایقی قبل جوانی سوری آمده بود و کنارم ایستاده بود. پیش از اینکه سوار اتوبوس شویم باب صحبت را با من گشوده بود. وقتی فهمید خارجی هستم به حکم مهمان‌نوازیِ شرقی با مهربانی با من رفتار کرد. هنگام سوار شدن به من در حمل یکی از ساکهای دستی‌ام کمك کرد. در اتوبوس کنار دست من نشست. ماه مبارك بود، همینکه اتوبوس از شهر خارج شد صدای اذان مغرب از رادیوی اتوبوس بلند شد. با فریاد الله اکبر ولوله‌ای به پا شد و مسافران به جنب‌وجوش افتادند. دستمالها و بقچه‌ها بود که از زیر صندلی و ساك دستی بیرون می‌آمد. همه مشغول خوردن شدند. من از خوردنی چیزی با خود نداشتم، ولی این جوان مرا با خود همکاسه کرد و همین همکاسگی ما را به هم نزدیکتر کرد، به‌طوری که او به خود اجازه داد تا از اسم و رسم و گذشته و موطن و مقصد سفر من بیشتر سؤال کند. کجا بوده‌ام؟ چه می‌کرده‌ام؟ و به کجا می‌روم؟

بیست سال از آن تاریخ می‌گذرد و من جزئیات آن گفتگو را از یاد برده‌ام. اما یك چیز هست که خاطرهٔ آن در ضمیر من همچون نقشی بر سنگ به‌جا مانده است. خاطره‌ای تلخ و دردناك. از من پرسید کجایی هستم، و چون فهمید ایرانیم همه چیز میان ما به هم خورد. از شنیدن نام ایران تغییر محسوسی در چهره و لحن گفتارش پدید آمد. جوانی که تا آن لحظه یك دنیا صفا و لطف و غریب‌نوازی از خود نشان داده بود ناگهان تبدیل به یك بازپرس سازمان امنیت و اطلاعات سوری شد. با تغیّر از من پرسید: چرا عربستان را اشغال کرده‌اید؟

سؤال عجیبی بود و من که منظور او را اصلاً درك نکرده بودم مدتی مات و مبهوت به او خیره شدم. عربستان برای من عربستانِ سعودی بود، کشوری که هیچ ربطی به ایران نداشت. وقتی از او سؤال کردم که چگونه و کی ایران عربستان را اشغال کرده است، توضیحی داد که همه چیز را برایم روشن کرد. منظورش از عربستان استانِ خوزستان در ایران بود.

این اولین باری بود که من خوزستان را به این نام می‌شنیدم. در تمام طول تحصیلات دبستانی و دبیرستانی خود و در همهٔ کتابهای تاریخی و جغرافیایی فارسی و حتی انگلیسی و فرانسوی من با این اسم از برای خوزستان روبرو نشده بودم. ولی از نظر او این منطقه عربستان بود. اگرچه سخنان او در آن روز مرا سخت دل‌آزرده کرد، ولی اکنون که در این قضیه فکر می‌کنم او را مقصر نمی‌دانم. عربستان نامی بود که کشور سوریه و سایر کشورهای عربی از مدتها قبل بر استان خوزستان نهاده بودند. در همهٔ نقشه‌های جغرافیایی و همهٔ کتابهای درسی این کشور از مدتها قبل خوزستان را عربستان نامیده بودند. (و شنیدم که تا دو سال پیش هم این نام همچنان در کتابهای درسی سوریّه حفظ شده بوده است).

کوشش من برای اثبات حقانیت ایران بی‌فایده بود. عدم آشنایی قبلی من با موضوع و سادگی و خامی پاسخهای من و تعصب عربیت او نه تنها تغییری در عقیدهٔ او ایجاد نکرد، بلکه سماجت و لجاجت او از یك طرف، و بی‌اعتنایی من از طرف دیگر او را در موضع تهاجمی قرار داد. وقتی به دمشق رسیدیم و از اتوبوس پیاده شدیم آخرین تیر خود را به طرف من رها کرد و نسبت جاسوسی به من داد. چهار پنج ماه از جنگ تابستان ۱۹۶۷ گذشته بود، و من در اتهام ناجوانمردانه‌ای که به من می‌زد آثار عقده‌های شکست مفتضحانه‌ای را که عربها از اسرائیل خورده بودند بوضوح می‌دیدم. تا مهمانخانه مرا تعقیب کرد، و باوجود اینکه به قصد زیارت و اقامت چند روزه به دمشق رفته بودم، ناچار شدم روز بعد آنجا را ترك کنم و راهی ایران شوم.

سفر کوتاه من به سوریه و برخورد من با آن دانشجوی سوری اگرچه بسیار تلخ بود، ولی بعدها من سعی کردم آن را فراموش کنم و بی‌اعتنا از آن قضیه بگذرم. حق نان و نمکی که او بر گردن من داشت، هرگونه کینه و دشمنی را از دل من دور کرده بود. گناه تعصّب آن جوان عرب را به گردن سیاست شوم کسانی انداختم که مفتضحانه از اسرائیل شکست خورده بودند و برای انحراف اذهان مسلمانان عرب به نیرنگهایی چون تغییر نام استان خوزستان و خلیج فارس پرداخته بودند. وانگهی، در آن روزگار این‌گونه تلاشهای مذبوحانه هرگز به چشم ما نمی‌آمد. چه کسی پیش‌بینی می‌کرد که همان ادّعاهای بی‌پایه روزی جرقه‌هایی شود که آتش یك جنگ خانمانسوز را میان دو کشور همسایهٔ مسلمان روشن کند و صدها هزار جوان رشید را به کام مرگ فرو برد و میلیونها نفر را آواره و دربدر کند؟

*

هم‌اکنون که این سطور را می‌نویسم دائرةالمعارفی پیش روی من است که حکومت بعثی عراق در سال ۱۹۷۷ منتشر کرده و در ابتدای آن پس از تصاویر حسن‌البکر و صدام‌حسین نقشهٔ رنگی عراق نیز به چاپ رسیده است. در این نقشهٔ رسمی استان خوزستان ما را با رنگی دیگر از ایران جدا کرده و عربستان نامیده‌اند. این کتاب و نقشه سه سال پیش از حملهٔ ناجوانمردانهٔ عراق به ایران چاپ شده است. و این تنها سندی نیست که عراق



در آن مدعی مالکیت بخشی از سرزمین ایران شده است. همهٔ نقشه‌ها و همهٔ کتابهای جغرافیایی عراق، اعم از درسی و غیردرسی، رسمی و غیررسمی، همین وضع را دارد. این نقشه‌ها و کتابها خود سندی است از آغاز جنگ بیرحمانه‌ای که عراق بر کشور ما تحمیل کرد. عراق از سالها پیش از آنکه در شهریور ۵۹ تانکهای خود را به استان خوزستان روانه کند و خانه‌ها و شهرهای این استان را با خاك یکسان نماید، تجاوز خود را به این منطقه تدارك دیده بود و در این تجاوز کشورهایی که استان خوزستان را عربستان و خلیج فارس را الخلیج العربی نامیده بودند سهیم بودند. جنگ تحمیلی از جبههٔ فرهنگی آغاز شد. سالها پیش از آنکه تانکها و زره‌پوشهای بعثیان به سرزمین ایران سرازیر شود و گلوله‌های سربازان عربِ بعثی قلب جوانان ما را سوراخ کند، سیاستمداران ورشکستهٔ عرب نقشه‌های جغرافیایی را تحریف کرده بودند و دست‌کم یك نسل را در مدرسه‌ها و دانشگاههای خود با این فکر پرورده بودند. این سیاست شوم شیوهٔ همیشگی متجاوزان و زورگویان است. پیش از اینکه سربازان خود را با سلاحهای آتشین و مرگبار به کشوری سرازیر کنند، اذهان ملّت خود و اگر بتوانند جهانیان را آماده می‌کنند. تجاوز فرهنگی از طریق تحریف حقایق تاریخی مقدمهٔ تجاوز نظامی است و کتابها و نشریّات و نقشه‌ها طلایهٔ تانکها و زره‌پوشهاست.

*

دو سه سال پیش دو نشریّهٔ ادواری افغانی به زبان فارسی یکی به نام *خراسان* و دیگری به نام *آریانا* به دستم رسید. مقالاتی در این دو نشریّه بود که طی آنها ادعا شده بود خراسانِ ایران بخشی است از خراسان بزرگ و خراسان بزرگ نیز اصلاً جزو سرزمین افغانستان است. حتّی ادعا شده بود که ایران حقیقی همین منطقه است که از لحاظ تاریخی با افغانستان کنونی یکی است. بنابراین، ایرانیان که به غلط خود را به این نام می‌خوانند باید به همان منطقهٔ فارس و استانهای مرکزی قناعت کنند و ایران را به صاحب آن (البته ارباب متجاوز آن) بسپارند.

سال گذشته در کنفرانس جهانی شرقشناسان در هامبورگ سخنرانیی شنیدم از یك شرقشناس انگلیسی دربارهٔ زبان و ادبیّات بلوچی. دو سه ماه بعد برنامهٔ مشابه دیگری از رادیو بی‌بی‌سی پخش شد. بلوچستان منطقه‌ای است که کشورهای غربی (و شرقی) می‌خواهند از آن کشور دست‌نشانده‌ای بسازند به‌عنوان استخوان لای زخم، و اولین قدم در این راه مسألهٔ زبان بلوچی و جدایی آن از فارسی است. داستان کردستان نیز برای همهٔ ما شناخته است و نیازی به شرح آن نیست. دو سال پیش در لندن در یك کتابفروشی سلسله جزواتی را دیدم که دربارهٔ اقوام مختلف ایرانی و وجوه افتراق ایشان چاپ شده بود. اینها همه حکایت از خوابی می‌کند که کشورهای دیگر برای ایرانِ مظلوم دیده‌اند. اما این تفرقه‌افگنیها منحصر به خارج از مرزهای ایران نیست و این فقط دیگران نیستند که می‌خواهند ایران را آشفته و قطعه‌قطعه کنند. امان از دست آشنایان!

*

چند ماه پیش چاپ تازهٔ کتابی به دستم رسید به نام *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* به قلم دکتر جواد هیئت، پزشکی که از روی عِرق ترکی به دفاع از زبان مادری خود برخاسته وداغ کهنه‌ای را تازه کرده است. این کتاب که بار اول در سال ۱۳۶۴ و بار دوم در سال ۱۳۶۵ به همّت مؤسّسهٔ انتشاراتی «نشر نو» در تهران چاپ شده است به ظاهر کتابی است تحقیقی دربارهٔ تاریخ و مراحل تکوین زبان ترکی و لهجه‌های مختلف آن. نگارنده چون نه ترك است و نه زبانشناس، به خود اجازه نمی‌دهد دربارهٔ مطالب زبانشناسی و اطلاعاتی که مؤلف از کتابهای محقّقان روسی و تحقیقات طرفداران پان‌ترکیسم دربارهٔ زبان ترکی اقتباس کرده است اظهارنظری بکند. نقد این جنبه از کتاب را به متخصصان فن واگذار می‌کنم. چیزی که در اینجا می‌خواهم بدان بپردازم مطالب سیاسی و نغمه‌های تفرقه‌افگنانهٔ این اثر است که در نظر اول چندان مشهود نیست، چه جنبه‌های به ظاهر علمی کتاب تا حدودی آن را تحت‌الشعاع قرار داده است.

مطلب سیاسی این کتاب و نیت نویسنده را در یك جمله می‌توان خلاصه کرد: دولت جمهوری اسلامی ایران باید اجازه دهد در مدارس آذربایجان بجای فارسی به زبان ترکی تدریس کنند و کتابهای درسی به زبان ترکی نوشته شود. این مطلب را هم نویسنده و هم دوست و همکار او آقای حمید نطقی در تقریظی که به این کتاب نوشته است به عبارت دیگر صریحاً بیان کرده‌اند. ابتدا سخن آقای نطقی را نقل می‌کنیم. می‌نویسد: «هر قوم زبانی دارد که امروز بدان تکلم می‌کند و عادلانه و خداپسندانه و عاقلانه آن است که فرزندان آن قوم را در آن زبان دانش و بینش بیاموزیم، با همان زبان بدانها خطاب کنیم و محترمشان داریم» (صفحهٔ دو). مؤلّف نیز خود در انتهای کتاب همین نتیجه را گرفته است.

می نویسد: «مردم هر منطقه... باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند. زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد» (ص ۳۹۳).

سخن در اینجا بر سر ایران است و اقوام مختلف ایرانی که زبانهای محلی دارند. بنا به گفتهٔ این دو، مردم بلوچستان باید در مدارس خود به زبان بلوچی تحصیل و تدریس کنند، و مردم کردستان به زبان کردی، و مردم لرستان به زبان لری، و عرب‌زبانان خوزستان به زبان عربی، و سمنانیها به زبان محلی سمنانی و گیلانیها به زبان گیلکی، و بالأخره ترکهای آذربایجان و قزوین و همدان و قوچان و ترکمنها و قشقاییها به زبان ترکی. و یقیناً پذیرش رسمی این زبانهای محلی مستلزم چاپ و نشر کتابهای درسی و غیردرسی و نشریات مختلف و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به این زبانهاست. البته، آقایان هیئت و نطقی در اینجا نمی‌خواهند سنگ همهٔ این اقوام و زبانها را به سینه بزنند. کتاب ایشان دربارهٔ زبان ترکی است و تلاش ایشان برای به رسمیت شناساندن این زبان است و ترکی کردن تحصیل و تدریس در آذربایجان (و شاید سایر مناطق شمالی ایران). ببینیم دلائل مؤلف برای طرد فارسی و جانشین کردن ترکی چیست، و چه عواقبی این کار برای کشور ما می‌تواند داشته باشد.

دلیلی که مؤلف آورده است حقوقی و سیاسی است. از نظر او این حق طبیعی هر کس است که به‌زبان محلی خود تحصیل کند. در طبیعی بودن این حق همین بس که کشورهای اروپایی و آمریکاییَ و حتی چین نیز آن را رعایت کرده‌اند، چنانکه: «در سویس چهار زبان رسمی است، در کانادا در قسمت فرانسه‌زبان زبان اول فرانسه است، در بلژیك دو زبان فرانسه و فلامان رسمی است. در شوروی بیش از پانزده زبان، و در چین پنج زبان رسمی است. در یوگوسلاوی هم پنج زبان رسمی است. در کشور فرانسه زبانهای نرماندی و لمبوژیم هم پذیرفته شده است. در انگلستان در منطقهٔ اسکاتلند و ولز زبانهای محلی هم بعد از جنگ دوم جهانی شکوفا گردیده است» (ص ۳۹۳).

خوانندهٔ جوان و بی‌اطلاعی که مطالب فوق را می‌خواند چه بسا از خود بپرسد چرا مردم ایران از نعمت این همه زبان که در کشور خود داشتند و دارند غافل مانده‌اند و چرا در بلوچستان زبان بلوچی را رسمی نکرده‌اند و در مدارس تعلیم نداده‌اند و در کردستان زبان کردی را و در آذربایجان زبان ترکی را و همین طور در شهرها و دهات مختلف زبانهای محلی را؟ پاسخی که تفرقه‌افکنان به این سؤال خواهند داد بسیار ساده است: «ظلمی» که به مردم ایران شده است همه به‌دست فارسها بوده است. فارسهای از خودراضی و ستمگر بودند که زبان خود را به ایرانیان ترك و کرد و لر و بلوچ و گیلك و مازندرانی و سمنانی و ترکمن و قشقایی تحمیل کردند. در رأس همهٔ این ستمگرانِ فارسی زبان هم حکومت پهلوی بود. قاجاریان ترك بودند و لذا آلت دست فارسها قرار نگرفتند، ولی پس از اینکه رضاخان میرپنج بر سر کار آمد در زمان او و پسرش محمدرضا نان فارسها در روغن بود. بنابه گفتهٔ آقای هیئت: «آنچه با آمدن حکومت پهلوی عاید مردم آذربایجان شد گذشته از استبداد و خفقان سیاسی، ستم ملی بود که از احساسات ملی‌گرایی افراطی و شوونیستی فارسیان سرچشمه می‌گرفت» (ص ۲۶۱). «سیاست شوونیستی و انحصارطلبانهٔ رژیم پهلوی بر این بود که همهٔ مردم ایران را یکباره و یکپارچه فارسی زبان کند و از آنها یك ملت واحد... بسازد» (ص ۲۶۱). بر اثر همین ستم ملی و سیاست غلط فارسیان بود که «مردم از نخستین حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلّم و تکلّم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند» (ص ۲۶۱). با سرنگونی این رژیم ستمگر دیگر دلیلی ندارد که همهٔ اقوام مختلف ایرانی زیر یوغ زبان فارسی بمانند و از نخستین حق انسانی خود محروم بمانند. اقوام مختلف ایرانی، بخصوص ترکها، «برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بودن را به دست آورده‌اند و باید همهٔ آنها حقوق مساوی داشته باشند» (ص ۲ـ۳۹۱). چه دلیلی دارد که بچه‌های ترك آذربایجان در مدرسه به زبان فردوسی و نظامی و عطار و شمس تبریزی و سعدی و حافظ و خواجه نصیر تحصیل کنند. تحمیل زبان فارسی به ترکان بی‌احترامی به مذهب و زبان ایشان است. اعطای حقوق مساوی به اقوام مختلف حکم می‌کند که «خصوصیات مذهبی و زبانی و فرهنگی هر یك محترم شناخته شود» (ص ۳۹۳).





تحمیل زبان فارسی به اقوام مختلف ایرانی، از جمله به ترکها، نه‌تنها زیر پا گذاشتن نخستین حق طبیعی و انسانی است، بلکه حتی از نظر آقای هیئت عملی است غیرعاقلانه و به‌دور از مصلحت، چه ترکهایی که فارسی آموخته‌اند در باطن کینه و نفرتی از فارسها به دل گرفته‌اند: «انتخاب یك زبان و تحمیل اجباری آن به همهٔ اقوام به قیمت نفی زبان قومی و مادری آنها عاقلانه و به مصلحت هیچ کشوری نیست و جز نفاق و ایجاد عکس‌العمل دفاعی و تنفر و کینه نتیجه‌ای ندارد» (ص ۳۹۳). از همهٔ اینها گذشته، فارسی آموختن ترکها در مدارس یك عمل ضداسلامی است. اگر رژیم پهلوی مرتکب این جنایت شد معذور بود چون میانه‌ای با اسلام نداشت. ولی رژیم جمهوری اسلامی چرا باید زبان امام خمینی ـ مُدّظِلّه ـ را به همهٔ ایرانیان تحمیل کند؟ آقای هیئت با لحنی پدرانه و دلسوزانه به رژیم جمهوری اسلامی ایران نصیحت می‌کند که از گذشته عبرت بگیرد و راه پیموده را از نو نپیماید: «تجربهٔ پنجاه سالهٔ دوران پهلوی نشان داد که روش غیرانسانی و ضداسلامی نتیجه‌ای معکوس دارد و ممکن است در روزهای ضعف و تاریك بهانه و دستاویزی به دست دشمنان بدهد و مورد سوء استفادهٔ دیگران قرار گیرد» (ص ۳۹۳).

سخنانی که نقل شد برای نشان دادن نیّت مؤلف و استدلال او کافی است. نظیر این جملات در جاهای دیگر کتاب نیز آمده است، و به‌جای اینکه سخن را با نقل این کلیات دراز کنیم بهتر است به سراغ تصویری برویم که مؤلف از آینده ترسیم می‌کند. چه می‌شود اگر اقوام مختلف ایرانی هر یك به زبان محلی خود تحصیل و تدریس کنند؟ پاسخ این سؤال را مؤلف محترم و دلسوز ایرانی مِنْ غیرمستقیم داده است. وی آینده را در آینهٔ گذشته می‌بیند. در یك دورهٔ کوتاه در تاریخ کشور ما آرزوهای مؤلف تا حدودی تحقق یافته است. سنّ من و امثال من کمتر از آن است که آن دوره را به یاد آوریم. ولی جناب دکتر هیئت آن را خوب به یاد دارد و گوشه‌ای از صحنه‌ای را که خود شاهد آن بوده است برای خوانندگان کتاب ترسیم نموده است. در سال ۱۳۲۴ که او یك جوان پرشور بیست ساله بود فرقهٔ دموکرات در تبریز تشکیل شد و زمام امور را به دست گرفت. آذربایجان بالأخره از زیر یوغ ستم فارسها نجات پیدا کرد و ترکها به آرزوی خود رسیدند. قلم را به دست شاهد بیست سالهٔ آن روزگار می‌سپارم:

فرقهٔ دموکرات برآوردن خواستهای دیرینهٔ فرهنگی مردم آذربایجان را سرلوحهٔ برنامه‌های خود عنوان کرد و به دنبال آن زبان ترکی به موازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت و تدریس به زبان مادری در مدارس آغاز شد. ضمناً برای تدریس در مدارس ابتدایی شش جلد کتاب به نام *آنادیلی* به زبان مادری چاپ و منتشر شد. زبان این کتابهای ترکی ساده و عامه فهم و بر مبنای زبان گفتگوی مردم آذربایجان است. در این دوره دانشگاه تبریز نیز تأسیس و ایستگاه فرستندهٔ رادیو در تبریز ساخته شد. در دانشگاه زبان و ادبیات آذربایجان تدریس می شد و از رادیو نیز به‌عنوان وسیلهٔ ارتباط جمعی برنامه‌ها به ترکی پخش می گردید. روزنامهٔ *آذربایجان* به‌عنوان ارگان فرقهٔ دموکرات انتخاب شد و در آن اخبار و سخنرانیهای دولتی و مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی چاپ می شد. محافل شعر و ادب آذری رسمیت یافت (ص ۲۶۴).

این گوشه‌ای است از خواب خوشی که نویسندهٔ سالخوردهٔ ما در جوانی دیده است. ولی افسوس و صدافسوس که این خواب خوش را بر او و همفکران او حرام کردند و یك عمر حسرت آن را بر دل ایشان نهادند. فرقهٔ دموکرات دولتی بود مستعجل. ترکهای آذربایجان آزادی خود را از قید اسارت ایران به‌دست آوردند، ولی دردا و دریغا که یك سال بعد: «در اثر فشار اولتیماتوم آمریکا، شوروی مجبور به تخلیهٔ ایران شد» (ص ۲۶۵).

مسببان اصلی و رهبران این فرقه به آن سوی مرزها (به وطن اصلی خود) گریختند و همکاران ایشان در داخل به‌دست حکومت مرکزی ایران گرفتار شدند. کشتار این عده به‌دست حکومت مرکزی به کنار، آنچه بیش از هر چیز مایهٔ دریغ و درد است این است که: «نمایندگان دولت مرکزی به دستور تهران کتابهای درسی مدارس را جمع کردند و آتش زدند [و] از آن پس مطبوعات و انتشارات ترکی قدغن و زبان رادیو و مدارس منحصراً فارسی شد» (ص ۲۶۵). این همه فجایع در آذربایجان اتفاق افتاد، استقلال آن از آن بازپس گرفته شد، ترکهای جدایی‌طلب به زندان افتادند یا از دم تیغ گذشتند، و از همه بدتر، مؤلف تأسف می‌خورد، کتابهای درسی ترکی به آتش کشیده شد، و هیچ کس صدایش در نیامد.

مؤلف در اینجا خود صحنه جانداری پیش ما گسترده است، ولی من برای روشن‌شدن اذهان لازم می بینم که مطلب رابیشتر بشکافم. مسألهٔ اقوام ایرانی و زبانهای مختلف محلی و رسمی

کردن این زبانها در مدارس و مناطق مختلف کشور مسأله‌ای نیست که ملّت ایران با بی‌اعتنایی از آن بگذرد. سخنان آقای هیئت در این کتاب جرقه‌هایی است که می‌تواند در آینده تبدیل به آتش یك فتنهٔ عظیم در ایران شود، و این به عهدهٔ فرد فرد ایرانیان است، اعم از ترك و فارس و کرد و بلوچ و عرب، که اجازه ندهند بار دیگر نویسندگانی با القاآت شوم و تفرقه‌افکنانهٔ خود صدها هزار جوان ایرانی را در آینده به خاك و خون کشند. کتاب سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* تنها اثری نیست که بعد از انقلاب اسلامی به قصد جدایی‌طلبی نوشته شده است. آقای هیئت سالهاست که مجله‌ای به نام *وارلیق* منتشر می‌کند و سالهاست که به‌قول خودش دربارهٔ «تاریخ ادبیات آذربایجان و همچنین ادبیات شفاهی خلق آذربایجان» (ص ۲۷۵) قلم فرسایی می‌کند. چنانکه در فهرست ضمیمهٔ کتاب او آمده است، بعد از انقلاب در حدود یکصد و هفتاد اثر در این باره منتشر شده است ــ ۱۲ کتاب دربارهٔ آموزش زبان ترکی (ظاهراً به فارسها)، ۵۱ اثر ادبی و تحقیقی که در فهرست مزبور از کتاب آخونداف شروع می‌شود و به کتاب آقای هیئت ختم می‌شود، و ۱۰۸ کتاب شعر که بنابه گفتهٔ آقای هیئت اغلب «ساده و خلقی» است (ص ۲۷۶). خوانندگان این کتابها فقط جوانان پرشور و تاریخ نخواندهٔ آذربایجانی نیستند، بلکه تلقینات ایشان در بعضی از مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی ــ که غالباً از مردم آذربایجانند ــ آثاری گذاشته است. و این براستی خوفناك است.

مؤلف کتاب سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* بظاهر سخن سادهٔ و «مترقی»‌ای می‌گوید. ترکی کردن زبان مدارس آذربایجان از نظر ایشان نه‌تنها زیانی به کسی نمی‌زند بلکه حق مردم آذربایجان و به مصلحت کشور است. مؤلف برای اینکه سخن خود را مقبول جلوه دهد، دست به یك عمل خطرناك می‌زند و آن ایجاد تفرقه است ــ تفرقه میان اقوام مختلف.



مسألهٔ اقلیتها و اختلاف و تفرقه میان اقوام مختلف در یك کشور مسأله‌ای است که در بعضی از کشورها، بخصوص اتحادجماهیر شوروی، مطرح است. این مسأله را شوروی خود از زمان روسیهٔ تزاری به ارث برده است. در امپراطوری تزاری روسها همواره می‌کوشیدند تا اقوام و ملل دیگر را تحت رقیت خود نگه‌دارند. پس از انقلاب اکتبر، کمونیستها ابتدا در صدد حل این مسأله برآمدند و هنگام در دست گرفتن قدرت قول دادند که به اقوام و ملل مختلف خودمختاری و حتی استقلال و جدایی از روسیه عطا کنند. ولی دیری نپایید که رهبران انقلاب همهٔ آن قول و قرارها را از یاد بردند و روسها به قهر خود بر اقوام و ملل تحت ستم همچنان ادامه دادند. تنها ملّتی که استقلال خود را کسب کرد فنلاند بود. باقی اقوام و ملتهای استقلال‌طلب همه سرکوب شدند. از آن پس در شوروی نژاد روس نه تنها حکومت و ریاست را در دست داشته بلکه همواره کوشیده است تا آداب و رسوم و مذاهب و زبانهای اقوام دیگر را محو کند.

اما در ایران. یکی از بدیهی‌ترین حقایق این است که مسأله‌ای به‌نام مسألهٔ اقلیتها و اختلاف میان اقوام در کشور ما وجود نداشته است. ترك و فارس و بلوچ و کرد و عرب و ترکمن در ایران همه از حقوق مساوی برخوردار بوده‌اند و به هیچ کس به دلیل قومیت و تکلم به یك زبان محلی در خانه و بیرون خانه ظلمی و اجحافی نشده است. در گذشته غالباً سهم هموطنان آذربایجانی از مناصب و مقامات والای مملکتی بمراتب بیش از مردم استانهای دیگر بوده است و در بسیاری از کابینه‌های بعد از مشروطه اکثر اعضاء آذربایجانی بوده‌اند و منشیان فارسی زبان هیأت دولت در ثبت صورت مذاکرات دچار اشکال می‌شدند. امروزه نیز مقامات مهم سیاسی و فرهنگی کشور ما به‌طور مساوی در دست ترك و فارس و غیره است و هیچ‌کس توجهی ندارد که مثلاً رئیس جمهوری یا نخست‌وزیر یا رؤسای مجلس و قوهٔ قضائیه یا وزرا و رؤسای دانشگاهها فارس‌اند یا ترك و کرد و لر و بلوچ.

متأسفانه کسانی که با جامعه‌شناسی ایران بیگانه بوده‌اند سعی کرده‌اند مسألهٔ اقلیتها را به کشور ما صادر کنند. کمونیستهای ایرانی که معمولاً مسائل روسیه و انقلاب اکتبر را عیناً در برنامه‌های مبارزاتی خود در ایران وارد کرده‌اند، مسألهٔ اقلیتها را نیز که وصله‌ای ناجور بر کسوت جامعه و فرهنگ ایرانی بوده است در برنامه‌های انقلابی خود گنجانده‌اند. این مسأله در غائلهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان بخوبی آشکار شد. نقشهٔ جدایی آذربایجان را باقراوف رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی کشید و حزب توده و فرقهٔ دموکرات در ایران نیز با دستاویز قرار دادن مسألهٔ اقلیتها در صدد اجرای همان نقشه بودند. هم اکنون نیز مسألهٔ اقلیتها و ایجاد تفرقه میان اقوام بهانه‌ای است برای قطعه

قطعه کردن ایران. بهترین روزنی که این تفرقه‌افگنان و جدایی‌طلبان می‌توانند از آن وارد شوند مسألهٔ زبان است و با توجه به کثرت جمعیت ترکها مسألهٔ ترك و فارس مناسبترین میدانی است که می‌توانند در آن جولان کنند. ولی آیا براستی مسألهٔ ترکی و فارسی به‌صورتی است که آقای دکتر هیئت و همفکران ایشان مطرح می‌کنند؟ آیا رسمی بودن زبان فارسی نشانهٔ ظلمی است که قومی بر قوم دیگر کرده است؟

همان‌طور که گفته شد، مؤلف محترم، رسمی بودن زبان فارسی را در مدارس ایران نتیجهٔ «احساسات ملی‌گرایی افراطی و شوونیستی فارسیان» می‌داند. ولی این اتهام کذب محض است. اگر زبان فارسی در کشور رسمی شده است به‌دلیل سابقهٔ تاریخی و فرهنگ عظیم و پربرکتی است که پشتوانهٔ آن است. این زبان دومین زبان عالم اسلام است و بسیاری از ذخائر فرهنگی عالم اسلام و ایران به این زبان است. در تکوین و غنای این زبان نه‌تنها ایرانیان اعم از ترك و فارس و لر و کرد و مازندرانی و گیلانی و خراسانی و غیره بلکه بسیاری از هوشمندان آن‌سوی جیحون و کرانه‌های سند سهیم بوده‌اند. زبان فارسی وسیلهٔ انتقال معارف اسلامی و احکام الهی به مردم هند و پاکستان و خوارزم و افغانستان و ختا و ختن بوده است، و امروزه این زبان غنی مایهٔ تشخص و اعتبار ایرانیان در فراخنای جهان است. به‌همین دلیل است که این زبان مطابق اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران زبان رسمی و مشترك ایران شناخته شده است. عین این اصل را در اینجا نقل می‌کنم تا خوانندگان خود قضاوت کنند چگونه مطالبی که از کتاب *سیری در تاریخ زبان ولهجه‌های ترکی* نقل کردیم ناقض آن است.

> زبان و خط رسمی و مشترك مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است.

این اصلی است که اکثر قریب به اتفاق مردم ایران به آن رأی مثبت داده‌اند. اگر فقط فارسها می‌خواستند به این اصل رأی دهند مجموع آراء بمراتب کمتر از ۹۸ درصد بود. نه فقط ترکها و سایر اقوام دیگرِ ایرانی بودند که بر این اصل صحه گذاشتند، بلکه بسیاری از اعضای مجلس خبرگان و تهیه کنندگان این قانون و این اصل که خود آذربایجانی بودند و برادرانه در کنار سایر اقوام نشسته بودند آن را تصویب کردند. بنابراین، به‌خلاف ادّعای آقای هیئت «گناه» به‌رسمیت شناختن فارسی برگردن رژیم پهلوی نمی‌تواند باشد. رسمیت زبان فارسی در قانون اساسی مشروطیت هم وجود داشته، که طراحان و تصویب کنندگان ومدافعانش غالباً از هموطنان آذربایجانی بوده‌اند.

ایرانیان با هر لهجه و در هر نقطه‌ای که باشند می‌دانند زبان فارسی رکن اصلی وحدت و تمامیت ارضی و استقلال کشور است، و به‌همین دلیل حاضر نیستند مصالح ملی خود را فدای تحریکات بیگانگان کنند.

اصلی که از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقل کردیم حدود فعالیتهای هر زبان را دقیقاً روشن ساخته است. «اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی» حدو مرزی است که قانون برای زبان فارسی تعیین کرده است. حد زبانهای دیگر، از جمله زبان ترکی نیز، مشخص و معیّن شده است. استفاده از زبان ترکی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن در مدارس در کنار فارسی آزاد است. در اینجا تصریح شده است که زبان مدارس و کتابهای درسی باید زبان فارسی باشد. آیا این نقض قانون اساسی نیست که بگوییم «مردم هر منطقه هم باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند و زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد»؟ آقای هیئت با استفاده از همین اصل اجازهٔ انتشار مجلهٔ *وارلیق* و کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* را به‌دست آورده، ولی در عین حال خود این اصل و بخشی از اصل نهم را نقض کرده است که: «هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند». پیشنهاد ایشان در صورتی که عملی شود بزرگترین لطمه را به استقلال سیاسی و فرهنگی و تمامیت ارضی ایران وارد خواهد کرد.

فرض کنیم که آرزوی کسانی که می‌خواهند زبانهای محلی در



محل رسمی شود روزی متحقق گردد. در آن صورت چه وضعی برای ما پیش خواهد آمد؟ پاسخ این سؤال را جناب دکتر هیئت خود داده است. رادیوها و اگر بتوانند تلویزیونها و مطبوعات، همان طور که فرقهٔ دموکرات عمل کرد، به زبان محلی خواهد شد. از آن مهمتر مدارس است. دانش‌آموزان به جای اینکه به زبان فارسی تعلیم بگیرند، به‌زبان محلی خود تحصیل خواهند کرد. معلمان و دبیران و سپس استادان دانشگاهها در بلوچستان به زبان بلوچی، در کردستان به زبان کردی، در گیلان به زبان و لهجهٔ گیلکی و در آذربایجان، در شهرهای تبریز، ارومیه، اردبیل، مرند، زنجان، مراغه، خوی، همه به زبان ترکی تدریس خواهند کرد. حتی در شهرهایی چون تهران، اراك، ساوه، همدان و در خراسان با یك میلیون جمعیت ترك زبان که در بجنورد و شیروان و قوچان و درگز و کلات و اسفراین دارد ترکی جای فارسی را خواهد گرفت. از این گذشته، کتابهای درسی نیز باید به زبانهای محلی نوشته شود.

تصور اینکه زبانها و لهجه‌های محلی از قبیل بلوچی و کردی و سمنانی و گیلکی و لری با بنیهٔ ضعیفی که دارند بتوانند از عهدهٔ بیان مفاهیم علمی و ادبی و اجتماعی و غیره برآیند برای من محال است. اما نویسندهٔ ما نگران زبان مادری خودش یعنی ترکی است و مسألهٔ این زبان نیز با زبانها و لهجه‌های دیگر بکلی فرق دارد. این زبان از یك موقعیت خاص برخوردار است و نویسنده نیز این نکته را خوب می‌داند. به‌عقیدهٔ وی زبان ترکی از حیث بیان مفاهیم و مسائل علمی و فلسفی و اجتماعی ضعیف نیست. کتاب او در حقیقت از برای اثبات همین معنی نوشته شده است. وی برای تأیید مدعای خود مطالبی را جسته گریخته از نویسندگان و شعرای ترك زبان نقل کرده است و از قول امیرعلیشیر نوایی گفته



است که: «نثر زبان ترکی برای بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی و... از فارسی و بسیاری از زبانهای دیگر قویتر و رساتر است» (ص ۲۴۱). اگر این قوّت و رسایی در ایران جلوه‌ای نداشته است گناهش به گردن فارسها و بخصوص رژیم منحوس پهلوی است. استعداد زبان ترکی در جاهای دیگر است که بروز کرده است. و این جان کلام است. در کجا؟ در ترکیه و اتحاد جماهیر شوروی. بنابراین، مناطق ترك نشین ما، به خلاف اقوام دیگر ایرانی، هیچ نگرانی از بابت معلم و کتاب درسی و غیر درسی نباید داشته باشند. آنها در موقعیت خاصی قرار دارند. کشورهای ترکیه و آذربایجان شوروی همهٔ آنچه را که ایشان نیاز دارند حاضر و آماده در آستین دارند. کافی است خط ترکی رایج در روسیه یا ترکیه را با بعضی از کلمات تغییر دهیم تا ترکهای آذربایجان و نقاط دیگر ایران را وصل به کُر کرده باشیم. حتی این کار هم ضرورتی ندارد. راه ساده‌تر این است که ترکی آذربایجان را اندکی تغییر دهیم تا زبان شمالیها را درك کنند. و آن وقت است که ترکان ما به ذخیره‌ای عظیم دست خواهند یافت. نویسنده وقتی از قول امیرعلیشیر نوایی نقل می کند که نثر ترکی توانایی «بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی» را دارد بلافاصله می افزاید: «در آذربایجان شمالی [!] بعد از الحاق به روسیه فرهنگهای جدیدی نوشته شده است» (ص ۲۴۱). و این جمله دقیقاً قبلهٔ کسانی را که می خواهند زبان ترکی را به مدارس آذربایجان بیاورند نشان می‌دهد. نه‌تنها کتابهای درسی و معلمان خود را از روسیه یا ترکیه وارد خواهند کرد، به‌همهٔ مطبوعات و نشریات آنان دسترسی پیدا خواهند کرد و رادیو و تلویزیون آن همسایگان هم برایگان در اختیار ایشان خواهد بود.

تا اینجا ما اولین قدم و در واقع مهمترین قدم را در آزادسازی آذربایجان از دست فارسها برداشته‌ایم. قدم بعدی استقلال سیاسی و سپس جدایی ارضی است. احساس نفاق و کینه‌ای که القاآت پان ترکیسم و «ترقی خواهانه» و «خلقی» و «دموکراتیك» روسی در جوانان ترك ما بتدریج پدید خواهد آورد راه را برای قدم آخر باز خواهد کرد. تا چند سال دیگر هیچ جوان فارسی جرأت نخواهد کرد حتی برای دیدن اقوام و خویشاوندان ترك خود قدم به تبریز و ارومیه و اردبیل بگذارد. در همان دروازه‌های قزوین او را به جرم اشغال آذربایجان و جاسوسی روانهٔ تهران خواهند کرد. و بالأخره، نوبت تانکها و زره‌پوشهاست، از شمال یا شمال شرقی، و به ظن قوی این شمال است که پیشه‌وریها را در دامن خود پرورش داده و می‌دهد. اصلاً زبان ترکی امروزه وسیلهٔ اظهار ایدئولوژی همانهاست. اگر فرصت داشتم، مایل بودم بنشینم و بشمارم که چند بار فقط لفظ «خلق» و «خلقی» در کتاب سیری در

تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی تکرار شده است. زبان ترکی روزگاری زبانی بود برای بیان مفاهیم عالیهٔ عرفانی و دینی و مهمترین جلوهٔ این زبان هم در اشعار دینی و عرفانی این زبان است. ولی آنها همه مضامین مندرس ایدئالیستی بود و زبان ترکی معاصر بر آنها خط بطلان کشیده است: «نگاهی به مجموعهٔ اشعار شعرای معاصر نشان می‌دهد که برخلاف قرن ۱۹ شیوهٔ شعرْ غنایی و غزل نبوده بلکه مضامین اکثریت قاطع شعر معاصر را مسائل اجتماعی و فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم تشکیل می‌دهد. در اشعار اغلب این شعرا مسألهٔ زبان و ستم مطرح شده است. اغلب اشعار اینان ساده و خلقی و به زبان هجایی و عروضی و گاهی آزاد است. صرف نظر از افکار و عقاید سیاسی، اکثریت شعرا پیرو مکتب رئالیسم هستند» (ص ۲۷۶). این مضامین رئالیستی و خلقی فقط در اشعار شعرای ترك زبان روسی نیست، در ایران هم وضع کم و بیش به همین منوال بوده است. نویسنده هنگامی که از ترك زبانان تهران و اراك و ساوه و همدان سخن می‌گوید بلافاصله از شاعری یاد می‌کند به نام تلیم‌خان که در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم زندگی می‌کرد و «شاعری خلقی» بود (ص ۳۱۸). (تاریخها را من به تبع مؤلف محترم میلادی آوردم، چون همهٔ منابع ایشان با این تاریخ سر و کار داشته‌اندنه با تاریخ اسلامی و خودایشان نیزمگرگاهی در مواردی‌که حوادث ایران را شرح داده‌اند همه جا تاریخ فرنگی را ذکر کرده‌اند).

در مدت کوتاهی که از انتشار کتاب سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* می‌گذرد موجی در بعضی از محافل فرهنگی ایجاد شده است و اگر چه این موج ناچیز است ولی وقتی عظمت خطر احتمالی ناشی از آن را در نظر گیریم و در آن ضرب کنیم حاصل ضرب آن رقمی بی‌نهایت خواهد شد و همین ایجاب می‌کند که ما مسأله را جدی تلقی کنیم. جناب آقای دکتر هیئت را بنده شخصاً نمی‌شناسد، و نه‌تنها سابقهٔ خصومتی میان ما نیست، بلکه شخص ایشان به‌عنوان یك طبیب ایرانی و جراح چیره‌دستی که جان بسیاری از هموطنان ترك و فارس خود را از مرگ نجات داده است سخت مورد احترام من است. ولی کتاب ایشان تفرقه‌افکنانه است و لحن سخن کینه‌توزانه است و دشمنی را برمی‌انگیزد که هرگز در میان ده میلیون ترك و دهها میلیون فارس وجود نداشته است. نوشتن تاریخ زبان ترکی و تحقیق دربارهٔ گذشتهٔ این زبان و نشان دادن ذخایر و تواناییهای آن وحتی تدریس ادبیات آن در دانشگاهها دیگر است و دامن زدن به آتش کینه و نفاق و دشمنی میان ترك و فارس، و زمزمهٔ جدایی فرهنگ يك منطقه از کشور و باز کردن راه برای سوء استفادهٔ دشمنانی که در کمین نشسته‌اند دیگر. این چیزی است که خود اهالی آذربایجان بیش از هر کس از آن ناراضی خواهند بود. ترك زبانان ایران زبان فارسی را از خود می‌دانند. افتخارات زبان فارسی متعلق به همهٔ کسانی است که در پروردن این زبان سهیم بوده‌اند و هم اکنون بدان تکلم می‌کنند. ترك زبانان ایران سهم بزرگی در ساختن و پروردن این زبان داشته‌اند. این زبان زبانِ پدران و مادران ایشان بوده و هم اکنون نیز زبان ایشان است. تنها فرقی که میان ترك زبانان ایرانی و فارسهای ایرانی هست این است که فارسها اکثر ترکی نمی‌دانند و ترکها اصلاً فارسهایی هستند که ترکی می‌دانند. جناب آقای هیئت نیز که یقیناً يك ایرانی مسلمان ترك و فارس است با این سخن من موافق خواهد بود، و چه بسا با استنباطهایی که من از کتاب ایشان کرده‌ام مخالفت کند. از جمله اینکه به من خواهند گفت که ایشان با پان ترکیسم مخالفت کرده و منکر زبان فارسی به‌عنوان زبان مشترك مردم ایران نشده‌اند. و این درست است. خود ایشان تصریح کرده‌اند که: «هر کشوری باید يك زبان مشترك داشته باشد. همهٔ افراد آن کشور باید آن زبان را برای تأمین ارتباط عمومی بیاموزند» (ص ۳۹۳). این البته تعارف است، درست مانند تعارفی که مؤلف در مورد حکومت فرقهٔ دموکرات در آذربایجان کرده و گفته است که: «زبان ترکی به موازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیت یافت». کافی است که ما به خاطرات کسانی که در دورهٔ حکومت پیشه‌وری به آذربایجان رفته‌اند مراجعه کنیم تا ببینیم «به‌موازات فارسی» یعنی چه. يك مورد آن را احمد شفائی که خود در ارتش پیشه‌وری بوده است در کتاب *قیام افسران خراسان* نقل کرده است. دموکراتها حتی اجازه نمی‌دادند احدی در دولت و پادگانها به‌زبان فارسی تکلم کند. باری، پس از اینکه آقای هیئت از روی تعارف، زبان فارسی را به‌عنوان زبان مشترك پذیرفتند بلافاصله می‌افزایند که: «مردم هر منطقه هم باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند». و این دقیقاً آب ریختن به آسیای پان ترکیسم است و چیزی است که آتش همهٔ فتنه‌ها از آن برمی‌خیزد. ما زبان فارسی را نمی‌توانیم در حدّ زبان اسپرانتو در ایران تنزل دهیم، و آذربایجان را از لحاظ فرهنگی از ایران جدا کنیم و انتظار داشته باشیم که به استقلال سیاسی و وحدتْ و تمامیت ارضی کشور لطمه‌ای وارد نیاید. این برای ملت ما قابل درك است که بیگانگان خواب تجزیهٔ ایران را ببینند و با قوای نظامی خود، پس از تجاوز فرهنگی، به‌خاك ما حمله کنند، ولی چیزی که برای ما قابل تحمل نیست این است که هموطنان ما سخنانی را القا کنند که مقدمهٔ تجزیهٔ کشور و حملهٔ بیگانگان به خاك ما باشد. این گناهی است که ملت ایران بر نویسنده و ناشر این سخنان نخواهد بخشود.

۱۳۶۶/۵/۲۵

باز هم دربارهٔ «ایرانِ مظلوم»



مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» که در شمارهٔ پیش درج شده بود با استقبالی روبرو شد که نویسنده انتظار آن را نداشت. بسیاری از دوستان و همچنین خوانندگانی که من نمی‌شناختم از طریق تلفن و نامه از بنده تقدیر کردند و بعضی نیز قدم رنجه فرمودند و برای اظهار نظر خود نزد بنده آمدند. در مقابل، تعدادی از خوانندگان هم نامه‌هایی نوشتند و مقالهٔ مرا اراجیف و اباطیل خواندند. نمونه‌هایی از این نامه‌ها را ذیلاً درج کرده‌ایم که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

و اما در رأس همهٔ اینها پاسخ آقای دکتر هیئت نویسندهٔ کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* بود. من در مقالهٔ خود پیش بینی کرده بودم که آقای هیئت چه بسا با استنباطهای من از کتاب خود مخالفت کند. پیش بینی من درست از آب درآمد. پاسخ ایشان را با وجود اطنابی که داشت در اینجا نقل کرده‌ایم، نه به این دلیل که ایشان ما را تهدید کرده‌اند که به مراجع قضایی رجوع خواهند کرد، چه قانون ما را مکلّف نکرده است که هر نامه‌ای را در مجلهٔ خود چاپ کنیم. درج تمام نامهٔ ایشان با همهٔ حشو و زوائد آن بدین دلیل است که خوانندگان ملاحظه کنند که چطور آقای هیئت ازردّ اتهامی که به‌ایشان وارد شده است طفره رفته‌اند. انتقادِ من از آقای هیئت در یك جمله خلاصه می‌شد و آن این بود که ایشان گفته‌اند که زبان ترکی (و سایر زبانهای محلی) باید در محل (در کنار زبان فارسی) رسماً پذیرفته شود و در مدارس آذربایجان معلمان به‌زبان ترکی تدریس کنند و کتابهای درسی هم به ترکی نوشته شود. و این دقیقاً چیزی است که اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را نقض می‌کند، و علاوه بر آن به‌نظر بنده این کار مخلّ وحدت فرهنگی است و سرانجام تمامیت ارضی کشور را بهم خواهد ریخت. چنانکه ملاحظه خواهید فرمود، ایشان به‌هیچ‌وجه به این انتقاد پاسخ نداده‌اند. و در عوض بناحق مرا متهم کرده‌اند که سخنانِ ایشان را مخدوش و تحریف کرده‌ام. من اولاً یك کلمه به‌عین گفته‌های ایشان نیفزوده‌ام، و هرچه از ایشان نقل کرده‌ام در داخل گیومه گذاشته‌ام. این روشی است کاملاً علمی و امین. هر خواننده‌ای می‌داند که فقط سخنانی که در داخل گیومه است متعلق به ایشان است، و آنچه خارج از گیومه است متعلق به نویسنده است. ثانیاً من هیچ جمله‌ای را ناقص نقل نکرده‌ام و حکایت آوردن «لااله» بدون «الاالله» را تکرار نکرده‌ام. وقتی کتاب ایشان هم اکنون در بازار موجود است، چه لزومی دارد که من جمله‌های پس و پیش یك جمله را که مقصود مرا می‌رساند نقل کنم؟ من لبّ مطلب و مغزِ سخن را آورده‌ام و با پوسته‌ای که بدور آن کشیده شده است کاری نداشته‌ام. آقای هیئت چون خواسته است موضوع خطرناکی را مطرح کند آن را در لفافه و با تعارفات بسیار بیان کرده است. وظیفهٔ یك منتقد مگر غیر از این است که نقطهٔ هدف را برگزیند و به آن نشانه رود. البته، تصدیق می‌کنم که این کار نباید به‌دور از امانت باشد. ولی من کاملاً امانت را رعایت کرده‌ام. اگر کلمه‌ای را در جمله‌ای حذف کرده‌ام (مثل کلمهٔ «هم») به‌دلیل حذف جملهٔ قبلی در آن محل بوده، و خوانندگان ملاحظه می‌کنند که هیچ لطمه‌ای به‌معنی نمی‌زند و آن را تغییر نمی‌دهد؛ در عین حال من برای این که این حذف را جبران کرده باشم، در انتهای مقالهٔ خود جملهٔ ماقبل را نیز نقل کرده‌ام و دوبار هم عین آن جمله را با لفظ «هم» نقل کرده‌ام. بنابراین اعتراض آقای هیئت با آنهمه طول و تفصیل در این مورد به‌کلی ناموجه است. بنده متذکر شده‌ام که آقای هیئت نفی رسمی بودن زبان فارسی را نکرده است. همانطور که خود ایشان نیز مجدداً در این نامه اشاره کرده‌اند عقیدهٔ ایشان این است که زبان ترکی (و سایر زبانهای محلی) باید در کنار زبان فارسی در محل رسمی شود. انتقاد بنده دقیقاً به‌همین حکم است. من به ایشان و همهٔ طرفداران ایشان می‌گویم که رسمیت زبان فارسی در کشور نمی‌تواند محل شرکت واقع شود چون در آن صورت از حیّز رسمیت خواهد افتاد؛ وانگهی، در ایران به‌حکمِ قانون اساسی فقط یك زبان می‌تواند رسمی باشد و مدارس به یك زبان می‌توانند تدریس کنند و کتابهای درسی فقط به یك زبان می‌تواند نوشته شود (مگر اینکه بخواهند تدریس زبانهای دیگر مانند انگلیسی و آلمانی و عربی و ادبیات زبانهای محلی بکنند). ولی آقای هیئت به این موضوع اعتراض دارد. به‌اصل پانزدهم قانون اساسی اعتراض دارد. وی به این اندازه قانع نیست که جمهوری اسلامی ایران اجازه داده است بیش از صدو پنجاه کتاب به ترکی یا دربارهٔ زبان ترکی نوشته شود. به این راضی نیست که بتواند دربارهٔ ادبیات و تاریخ زبان ترکی کتاب بنویسد. به این راضی نیست که بتواند مجله‌ای به‌ترکی بنویسد و منتشر کند. به این راضی نیست که در رادیو و تلویزیون اخبار به‌زبان ترکی گفته شود. ایشان

تحصیل حاصل نمی‌کنند. چیزی که ایشان می‌خواهند مافوق همهٔ اینهاست. ایشان در یك کلمه می‌خواهند زبان ترکی هم زبان رسمی (و من اضافه می‌کنم زبان دوم) ایران شود. این چیزی است که در ایران هم اکنون نیست، و آقای هیئت می‌خواهند باشد. و من می‌گویم همین حرف و همین خواسته بی‌جا و خلاف قانون و خلاف مصالح کشور است. آقای هیئت و طرفداران ایشان می‌توانند و قانون به ایشان اجازه داده است که به‌زبان خود تکلم کنند، بنویسند، و چاپ کنند. قانون اجازه داده است که ادبیات زبانهای محلی تدریس شود، ولی اجازهٔ شریك قرار دادن برای زبان فارسی در اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی و اجازهٔ تدریس موضوعات و رشته‌های درسی را به‌زبانی جز زبان فارسی نداده است. من هم همین حرف را می‌زنم که قانون گفته است: رسمیت زبان فارسی در ایران شریك‌بردار نیست.

هرچه خواهی بکن ای دوست مکن یارِ دگر
کانگهی می‌نشود با تو مرا کارْ به سر

بعضی از خوانندگان *وارلیق* گمان کرده‌اند که بنده با زبان ترکی و چاپ کتاب و مجله به این زبان مخالفت کرده‌ام. حاشا و کلا که چنین باشد. من هرگز چنین چیزی نگفته‌ام، و محض اطلاع ایشان در اینجا می‌گویم که بنده خود ناشر یکی از همان یکصد و اند کتابی بودم که بعد از انقلاب دربارهٔ زبان ترکی چاپ شده است. و باز اضافه می‌کنم که قصد داشتم ترجمهٔ ترکی یکی از متون ادب فارسی را هم چاپ کنم ولی به‌دلیل ضعف ترجمهٔ آن منصرف شدم. این اقدام بنده البته صرفاً به‌خاطر احترامی است که برای هموطنان ترك‌زبان و زبان ایشان قائلم، و الا بدون تعارف باید عرض کنم که شخصاً نسبت به این زبان نمی‌توانم احساس علاقه‌ای که یك ترك‌زبان دارد داشته باشم. ولی این معنی به مخالفت بنده با رسمیت زبان ترکی دخلی ندارد. بنده قلباً به‌زبان عربی علاقه دارم، چون زبانِ دینِ من است و زبانی است که خدا با آن تکلم فرموده است. ولی با همهٔ احترام و علاقهٔ شدید قلبی که به این زبان دارم، و دوست دارم که این زبان زبانِ دومِ کشور ایران باشد، باز اگر شخصی کتابی بنویسد و بخواهد دعوی کند که این زبان باید در مناطق عرب‌نشین رسمی شود و مدارس آنجا به این زبان تدریس کنند، همین حرف را خواهم زد و خواهم گفت که این مخالفِ قانون اساسی و نافی وحدت و تمامیت ایران است. تشکیل یك شرکت سهامی از زبان فارسی و زبانهای محلی از جمله ترکی و عربی و کردی و لری و بلوچی و غیره در نهایت یعنی ازرسمیت انداختن زبان فارسی که یکی از ارکان اصلی و مهم وحدت و تمامیت ارضیِ کشور ایران است.

آقای هیئت در نامهٔ خود اظهار فرموده‌اند که از سیاق کلام من بویِ توطئه و پرونده‌سازی به مشامشان رسیده است. این اتهام را بنده صریحاً رد می‌کنم. اگر بنده کوچکترین اشاره‌ای به سوابق سیاسی ایشان کرده بودم این حرف درست بود. ولی هر خوانندهٔ منصفی انصاف خواهد داد که من به‌هیچ‌وجه متعرض شخصِ آقای هیئت نشده‌ام. من از کتاب و از نویسندهٔ کتاب در مقامِ نویسندهٔ آن کتاب انتقاد کرده‌ام. البته من گفته‌ام که کتاب ایشان تفرقه‌افگنانه است و لحن سخن کینه‌توزانه است، و این احساسی است که یك فارسی‌زبان با خواندن کتاب ایشان می‌کند. اگر لحن من در آن مقاله تند است به‌دلیل غرض شخصی و سابقهٔ دشمنی نبوده است. من احساس یك خوانندهٔ بی‌طرف را بیان کرده‌ام. من آینه‌ای را در پیش‌روی آقای هیئت گذاشته‌ام. اگر ایشان از چهره‌ای که در آینه منعکس شده است خوششان نیامده است، آینه چه تقصیری دارد؟

آقایِ هیئت در یادداشتی که ضمیمهٔ جوابیهٔ خود کرده‌اند مرقوم فرموده‌اند که «نویسنده حق مراجعه به مراجعِ قضایی و تظلم را با استناد به مواد ۱۴۰ و ۱۴۱ قانون تعزیرات، به‌عنوان نشر اکاذیب و افترا برای خود محفوظ می‌دارد». بنده مایل بودم که آقای هیئت از این «حقِ خود» استفاده می‌کردند و من قول می‌دهم شخصاً در هر محکمه‌ای حاضر شوم و ثابت کنم که یك کلمه دروغ نگفته‌ام و افترا به کسی نزده‌ام. وانگهی، ظاهراً آقای هیئت خبر ندارند که هم اکنون ما هر دو در یك محکمهٔ بزرگ حاضر شده‌ایم، محکمه‌ای به بزرگی ایران، و این ملت ایران است که امروز و فردا دربارهٔ هر دوی ما قضاوت خواهد کرد و رأی خود را صادر خواهد نمود. من هیچ توضیح و نامهٔ دیگری را از ایشان چاپ نخواهم کرد، مگر اینکه به اصلِ اتهام بپردازند و بخواهند سخنی را که در کتاب خود گفته‌اند و خواستار رسمی شدن زبان ترکی در ایران شده‌اند پس بگیرند. والسلام.

نصرالله پورجوادی

پاسخها و اظهار نظرها دربارهٔ مقالهٔ «ایرانِ مظلوم»

پاسخ آقای دکتر هیئت:

۱) تحریف در نقل مطالب کتاب با ترفند آمیختن نظرات شخصی با نقل قولهای بدون رابطه با تفسیرات در گیمه که به دروغ القای اطمینان در مورد امانت می‌کند یعنی به خوانندهٔ بی‌خبر این باور غلط را می‌دهد که مطالب کتاب با صحت و دقت تمام نقل می‌شود و حال آنکه آنچه که از کتاب ارائه می‌شود سخنانی مخدوش، تحریف شده و در اغلب موارد صدوهشتاد درجه در جهت مخالف نیات مؤلف آن است.

با چنین عدم امانت و فقدان صداقت جز اتهام صرف و جازدن توهمات و تصوراتِ و استنباطات نویسندهٔ مقاله به جای مطالب کتاب و نتیجه‌گیری خصمانه و کینه‌توزانه از آنها که تنها به قاضی رفتن است و تحریف واقعیات و دست‌کاری در متن حاصل نمی‌شود.

۲) نویسندهٔ مقاله در نقل قولهای تحریف شده و مخدوش خود یکی دو بار خواسته است لزوم تدریس زبانهای اقوام به موازات زبان ملی یعنی فارسی و سپردن سیاست فرهنگی اقوام را به دولت به معنی ترک و طرد زبان فارسی بداند، لکن در مقابل تکرار مکرر مسئله در متن کتاب از عهدهٔ این کار برنیامده است. این بار ناچار از مغلطه شده و به حکم قیاس گفته است که این «در کنار زبان فارسی» نیز نظیر همان وعده‌های فرقهٔ دمکرات است.

پیداست که با این نوع قیاسهای بی‌پایه در جهان هر عملی و فکری را می‌توان در مظان تهمت قرار داد و به هر دامنی لکه زد و هر بی‌گناهی را تبهکار خواند و حال آنکه: کار پاکان را قیاس از خود مگیر/گرچه ماند در نوشتن شیر شیر...

۳) نویسنده تمامی گناهانی که برای نگارندهٔ کتاب بر شمرده همه مربوط به مواردی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی صریحاً از حقوق مسلم اقوام ایرانی شناخته است. بر این نکته نویسنده نیز به طور ضمنی اعتراف دارد. ناچار این اندیشه به ذهن خواننده خطور می‌کند که نکند نویسنده در لفافهٔ هجوم به مؤلف کتاب قصد این اصل از قانون اساسی را دارد و به در می‌گوید تا دیوار بشنود. چون دل و جرأت اعتراض به آنرا ندارد این یکی را که تابع آن است آماج تیرهای خصمانهٔ خود می‌کند. در حقیقت جرمی را که به هزار من سریشم می‌خواهد در مورد «سوءاستفاده (؟) از آزادی در قصد به تمامیت کشور» به مؤلف ببندد در حقیقت نقض ورد اصل پانزدهم قانون اساسی عملاً به خود ایشان بر می‌گردد.

۴) انسان پس از مطالعهٔ مقاله بی اختیار از خود می‌پرسد آیا براستی ما بدین پایه عاجز و درمانده و بازیچهٔ ارادهٔ دیگرانیم؟ که برای حفظ موجودیت خود باید حتی نخستین اصول عدالت و حقوق را زیر پا بگذاریم. آیا براستی دشمنان ما بدین اندازه توانا و قاهرند؟ اگر خدای نانکرده (کذا) چنین است و چشم‌انداز بدینسان تیره و تار است، اصلاً دشمنان گستاخ ما را نیازی بدین تمهیدات نیست، کما اینکه در مورد خوزستان خود نویسنده اقرار دارد که بدون کمترین بهانه‌ای بدانگونه که اصلاً ایشان از وجود توطئه‌ای بنام «عربستان» اطلاع نداشته‌اند هجوم آورده‌اند و خواستند آمال پلید خود را جامهٔ عمل بپوشانند و خوشبختانه تیرشان به سنگ خود (کذا) و همان به اصطلاح «عربستانیها» با دیگر اقوام دلیر ایرانی پاسخ لازم را دادند و روشن کردند که اگر دعوی بر حق و اصول برادری در میان ما جاری باشد ملت ایران با تمام اقوامش چون سدّ سدیدی در برابر مهاجم خارجی هر که که می‌خواهد باشد (شرق و غرب یا شمال و جنوب) با استواری پای خواهد فشرد و سزای او را در کف او خواهد گذاشت.

۵) خدای را سپاس که در کشور ما اکنون رهبران ملت و مقامات مؤثر از سیطرهٔ چنین احساس عجز و عقدهٔ ناتوانی بدورند و صِرف با توهم تجاوز همسایگان و ابرقدرتان دوام ستمهای فرهنگی را بر اقوام برومند ایران اسلامی روا نمی‌دارند و به هیچ بهانه‌ای راضی به تکرار ترانه‌های مستانهٔ برتری نژادی و قومی به بهانه‌های ظاهرالصلاح فرهنگی و سیاسی و غیره نیستند. در راه قرآنیِ شناسایی و احترام متقابلِ شعوب و اقوام استوار قدم بر می‌دارند و با ملاحظهٔ صلاح کار مملکت و تشخیص واقع بینانهٔ اوضاع با تقدیر از زحمات مؤلف کتاب، او را به ادامهٔ کوششهایش تشویق می‌فرمایند. این نوشهاست که ما را در تحمل آن نیشها یاری می‌دهد.

در شمارهٔ پنجم (مرداد و شهریور ۱۳۶۶) نشر *دانش* مقاله‌ای تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» به قلم آقای نصرالله پورجوادی دربارهٔ کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* تألیف اینجانب (دکتر هیئت) نوشته شده که خواندن آن هر خوانندهٔ بی‌طرفی را دچار بهت و حیرت می‌سازد و در آخر کار جز تأسف و سرگشتگی چیزی به ارمغان نمی‌آورد. نویسنده به عنوان اینکه کتاب، تاریخ زبانهای ترکی است و ایشان هم نه ترک است و نه زبان شناس اصلاً وارد متن علمی کتاب نمی‌شود ولی بعضی نکات تاریخی کتاب را مورد محاکمه قرار داده و با نقل قولهای تحریف شده و مخدوش و استنتاجهای مغرضانه و خصمانه مؤلف کتاب را

مورد طعن و نفرین قرار می‌دهد و هر تهمت و افترایی را که در عالم مسلمانی هیچکس سزاوار آن نیست نثار مؤلف کتاب می‌نماید. نویسنده قبل از ورود به مطلب یکی دو خاطره از مسافرت بیست سال قبل خود را به قونیه و حلب و دمشق نقل می‌کند و در آنجا نیز دچار اشتباه و تضادگویی می‌شود. مثلاً مولوی را که از شش، هفت سالگی از بلخ به قونیه رفته و تا آخر عمر در آنجا زیسته و به ترکی هم شعر گفته و فرزندی چون سلطان ولد که شاعری نامدار به زبان ترکی است تربیت کرده است با زبان مردم قونیه بیگانه می‌خواند(ص ۲) و ضمن تعریف داستان جوان سوری تغییر نام استان خوزستان به «عربستان» را با شکست اعراب از اسرائیل همزمان می‌داند در صورتی که در جای دیگر می‌نویسد که «او را (آن جوان سوری) مقصر نمی‌دانم، عربستان نامی بود که کشور سوریه و سایر کشورهای عربی از مدتها قبل بر استان خوزستان نهاده بودند» (ص ۳). بعد به دو نشریهٔ ادواری افغانی و دایرة‌المعارف عراقی اشاره کرده و چنین نتیجه می‌گیرد: «این تفرقه‌افگنی‌ها منحصر به خارج از مرزهای ایران نیست و این فقط دیگران نیستند که می‌خواهند ایران را آشفته و قطعه‌قطعه کنند. امان از دست آشنایان!» (ص ۴)

کتاب *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* به اعتراف نویسنده در یکسال (دو ماه) دو بار چاپ شده و به قدری مورد استقبال قرار گرفته که چاپ دوم نیز در مدت کمی نایاب و یا کمیاب شده است. کتاب به زعم نگارنده یك اثر علمی و تحقیقی است و در آن ضمن شرح جریان تکامل و ویژگیهای تاریخی و آثار ادبی ۱۳ قرن اخیر زبان ترکی، ویژگیهای زبانشناسی ۲۸ لهجهٔ ترکی و ادبیات آنها شرح داده شده است، و تا آنجا که اطلاع دارم نظیر این کتاب نه فقط در ایران و زبان فارسی بلکه در هیچیك از کشورهای جهان که در آنها تورکولوژی پیشرفت زیادی داشته است نوشته نشده است و به همین مناسبت بعد از بررسی از طرف بزرگمردانِ دولت به علت پر کردن جای خالی در فرهنگ ایرانی از مؤلف قدردانی شده است. با وجود این نویسندهٔ مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» به بهانهٔ ندانستن ترکی و زبان شناسی اصلاً وارد مطلب نشده و از کتاب با جملات «به ظاهر کتابی است تحقیقی... که مؤلف از کتابهای محققان روسی و تحقیقات طرفداران پان ترکیسم دربارهٔ زبان ترکی اقتباس کرده است» یاد نموده است. (ص ۴)

این کتاب تنها از کتابهای محققان روسی و تحقیقات طرفداران پان‌تورکیسم! اقتباس نشده بلکه بحکم حدیث نبوی «اُطلب العِلم و لو کان بالصین» و به طوری که منابع و بیبلیوگرافی آن نشان می‌دهد بیش از ۱۲۵ اثر شناخته شدهٔ علمی در زبانهای مختلف انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، فارسی، عربی، و زبانها و لهجه‌های مختلف ترکی مورد مطالعه و استفاده قرار گرفته است.

نویسنده خیال می‌کند همهٔ محققین و نویسندگان ترك پان‌تورکیست هستند و به نظر می‌رسد تورکولوژیست (ترك شناس) را با پان تورکیست یکی می‌شمارد! نویسنده با کمال صراحت می‌گوید: «مطلب سیاسی این کتاب و نیت نویسنده را در یك جمله می‌توان خلاصه کرد: دولت جمهوری اسلامی باید اجازه دهد در مدارس آذربایجان به جای فارسی به زبان ترکی تدریس کنند و کتابهای درسی به زبان ترکی نوشته شود. این مطلب را هم نویسنده و هم دوست و همکار او آقای حمید نطقی در تقریظی که به این کتاب نوشته است به عبارت دیگر صریحاً بیان کرده‌اند.» (ص ۴)

برای آگاهی خوانندگان عزیز آنچه را که نویسندهٔ مقاله برای اثبات مدعای فوق بعد از حذف بعضی قسمتها و کلمات مهم کتاب به عنوان سند ارائه می‌دهد عیناً نقل می‌کنیم: «مردم هر منطقه... باید بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند، زبان محلی باید در محل رسماً پذیرفته شده باشد» (ص ۳۹۳). در صورتیکه در کتاب اینجانب اصل متن چنین است: «البته هر کشوری باید یك زبان مشترك داشته باشد. همه افراد آن کشور باید آن زبان را برای تأمین ارتباط عمومی بیاموزند ولی مردم هر منطقه هم بتوانند به زبان مادری و محلی خود تحصیل و تدریس کنند.» از پاراگراف فوق قسمت اول و کلمهٔ «هم» را حذف کرده تا معنی جمله را بدانگونه که می‌خواهد جلوه دهد. مطلب از این به بعد هم مخدوش و مجعول است. بعد از قول خودش به وکالت از تفرقه‌افکنان! پاسخ می‌دهد «ظلمی» که به مردم ایران شده است همه به دست فارسها بوده است. بعد می‌گوید بر اثر همین ستم ملی و سیاست غلط فارسیان بود که «مردم از نخستین حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلم و تکلم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند» (ص ۲۶۱ کتاب). در صورتیکه در کتاب چنین آمده «این افکار محال برای گردانندگان رژیم (پهلوی) خیالی خوش و برای مردم ستمدیده و عقب مانده و فقیر ایران مصیبتی بزرگ بود که در این مختصر قابل شرح و توجیه نیست. به هر حال مردم از نخستین حقوق انسانی یعنی تعلیم و تعلم و تکلم و تحریر به زبان مادری محروم ماندند.» (ص ۲۶۱). بعد از قول خودش می‌افزاید: با

سرنگونی این رژیم ستمگر دیگر دلیلی ندارد که همهٔ اقوام مختلف ایرانی زیر یوغ زبان فارسی بمانند و از نخستین حق انسانی خود محروم بمانند. اقوام مختلف ایرانی بخصوص ترکها «برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بود (کذا) را به دست آورده‌اند و باید همهٔ آنها حقوق مساوی داشته باشند» (ص ۲ـ۲۹۱) بعد باز از قول خودش چنین می گوید: چه دلیلی دارد که بچه‌های ترک آذربایجان در مدرسه به زبان فردوسی، نظامی، عطار و شمس تبریزی و سعدی و حافظ و خواجه‌نصیر تحصیل کنند. تحمیل زبان فارسی به ترکان بی احترامی به مذهب و زبان ایشان است.

در کتاب اینجانب در صفحهٔ ۳ـ۳۹۲ به جای مطالب فوق عیناً چنین آمده است: «بنابراین زبان مردم مناطق مختلف ایران هرچه باشد وطن شان ایران و همهٔ آنها مسلمانند و ایرانی. ایرانی بودن به نژاد و زبان بستگی ندارد وگرنه سادات و ترکمنها و ترک‌زبانان و عرب‌زبانان ایرانی محسوب نمی شدند. کشور ما که در چهارراه حوادث تاریخ واقع شده و محل تاخت و تاز و هجوم و مهاجرتهای بزرگ تاریخی قرار گرفته البته باید چهره‌ای با این مشخصات داشته باشد و اقوام مختلف با زبانها و شیوه‌های مختلف در آن باشند. این واقعیت را بپذیریم که ملت ما از اقوام مختلف و مردمانی با زبانها و گویشهای مختلف تشکیل شده و همهٔ آنها در طول تاریخ ایرانی شده و برای ایران قربانی داده و حق ایرانی بودن را به دست آورده‌اند و باید همهٔ آنها حقوق مساوی داشته باشند و خصوصیات مذهبی و زبانی و فرهنگی شان محترم شناخته شود.»

نگارندهٔ مقاله باز از قول خودش چنین می نویسد: از همهٔ اینها گذشته فارسی آموختن ترکها در مدارس یك عمل ضداسلامی است. اگر رژیم پهلوی مرتکب این جنایت شد معذور بود چون میانه‌ای با اسلام نداشت ولی رژیم جمهوری اسلامی چرا باید زبان امام‌خمینی ـ مُدظله ـ را به همهٔ ایرانیان تحمیل کند. (ص ۶).

گذشته از احساس توطئهٔ پرونده‌سازی که سیاق کلام نویسندهٔ مقاله (خدا کند به غلط) به خواننده القا می کند باید بگویم که در این کتاب چنین کلماتی اصلاً و ابداً بر قلم اینجانب جاری نشده است بلکه بطوریکه در بالا نقل شد قبل از تدریس زبان مادری و محلی لزوم داشتن زبان مشترك ملی و به کار گرفتن فارسی را در تمام ایران تأکید نموده و این عقیده را به اتکای مادهٔ پانزده قانون اساسی جمهوری اسلامی اظهار نموده‌ام.

نویسندهٔ مقاله گوشه‌ای از تاریخ زبان ترکی آذری را که مربوط به سال ۱۳۲۴ و روی کارآمدن فرقهٔ دمکرات آذربایجان است بعنوان خواب خوش! اینجانب نقل قول می کند و می نویسد: در آنموقع برخلاف نوشتهٔ کتاب، زبان ترکی به موازات زبان فارسی نبوده بلکه به استناد نوشته‌های احمد شفائی «دموکراتها حتی اجازه نمی‌دادند احدی در دولت و پادگانها به زبان فارسی تکلم کند».

نویسندهٔ مقاله توجه نداشته است که من تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی را نوشته‌ام و به حکم اصول پژوهش علمی و امانت‌داری ناگزیر بودم عین وقایع تاریخی را بدون حب و بغض و تحریف نقل قول نمایم. در اینجا مطلب بر سر آن نیست که در آن دوران اجرای برنامه‌ها چگونه بوده و شهادت این و آن تا چه درجه می تواند عینی تلقی شود. مسئله در اینجاست که در آن وقت اجرای اینگونه طرحها در دست حکومت مرکزی تهران نبوده است و البته قیاس طرز اجرای دولت جمهوری اسلامی با حکومت محلی آن زمان لااقل منصفانه نیست.

اما در دوران سلسلهٔ پهلوی که ایشان، شاید ناخواسته، از آن دفاع می کنند چون نسبتاً جوان هستند شاید اطلاع ندارند که مستوفی استاندار رضاشاه در آذربایجان مرتکب توهینهایی شده است که از یادآوری آن بهتر است اجتناب کرد و محسنی رئیس فرهنگ وقت هم پابه‌پای اربابش دستورهایی داده بود که هر آدم با وجدانی از تذکر آن غرق عرق شرم می گردد وذوقی خلف او نیز به کسانی که به زبان مادری خود حرف می‌زدند نوعی باج و خراج بست.

در زمان شاه سابق نیز که غرب‌زدگی به حد اعلا رسیده بود به طوری که بیش از ۵۰ درصد نام مغازه‌های تهران نامهای فرنگی داشت چاپ يك صفحه نوحهٔ ترکی هم ممنوع بود و اگر در کتابی يك کلمهٔ ترکی دیده می شد از طرف عمال سانسور پهلوی قبل از حذف آن اجازهٔ چاپ داده نمی شد.

رژیم پهلوی با ترك و ترکی بیش از کمونیسم و شوروی دشمنی داشت و برای همین بود که کتابهای ترکی را که يك کلمه بر علیه مصالح و مقدسات ایران در آنها نبود آتش زد ولی نشریات کمونیستی حزب توده را که به فارسی منتشر می شد در همان موقع آزاد گذاشته بود.

نویسندهٔ مقاله ضمن نقل گوشه‌ای از آخر پاراگراف صفحهٔ ۲۴۱ کتاب می گوید: نویسنده وقتی از قول امیر علیشیرنوایی نقل می‌کند که نثر ترکی توانایی «بیان اندیشه و مفاهیم و موضوعات مختلف علمی و فلسفی و اجتماعی» را دارد بلافاصله می‌افزاید: «در آذربایجان شمالی (!) بعد از الحاق به روسیه

فرهنگهای جدیدی نوشته شده است» (ص ۲۴۱). و این جمله دقیقاً قبلهٔ کسانی را که می‌خواهند زبان ترکی را به مدارس آذربایجان بیاورند نشان می‌دهد (ص ۹)، بعد هم جملاتی که بیشتر به ناسزاگویی و تهمت و افترا شبیه است پشت سرهم قطار کرده و زبان ترکی را وسیلهٔ اظهار ایدئولوژیهای کمونیستی و پان‌ترکیسم می‌شمارد و برای اثبات مدعای خود از به کار بردن زیاد کلمه (خلق) در کتاب مدد می‌جوید!

نویسنده متأسفانه به علت ندانستن زبان ترکی و عدم اطلاع از ادبیات آن متوجه نیست که زبان ترکی آذری برخلاف تصور ایشان تنها وسیلهٔ اظهار ایدئولوژیهای کمونیستی و پان‌ترکیسم نبوده بلکه زبان اکثریت قاطع ترکان شیعه و وسیلهٔ بیان عقاید تشیع بوده و می‌باشد. به طوری که بهترین اشعار مذهبی و نوحه‌سراییها دربارهٔ شهدای کربلا چه در گذشته و چه در دوران معاصر با این زبان سروده شده است.

نویسنده با این تمهیدات و تحریفات و استنتاجهای غلط می‌خواهد اینجانب را در یکجا هم پان‌ترکیست و هم کسیکه قبله‌اش آن سوی ارس می‌باشد معرفی نماید! در ضمن در صفحهٔ ۱۰ نشریه مرا یقیناً یك ایرانی مسلمان می‌خواند!

نویسنده در آنجا که می‌گوید من یك ایرانی مسلمان هستم به خطا نرفته است ولی به همان علت مسلمان بودن قبلهٔ من هرگز آن سوی ارس نبوده و نمی‌توانست باشد، لیکن با کمال خلوص اعتراف می‌کنم که من آن سوی ارس را هم تا «دربند» گوشه‌ای از خاك ایران می‌دانم که روسها به زور از مام‌وطن ما جدا کرده‌اند و مردم آذربایجان شمالی را هم مانند خاقانی شیروانی و نظامی گنجه‌ای ایرانی می‌شمارم. اما دربارهٔ پان‌ترکیسم به نظر می‌رسد ایشان هم مانند سایر همفکرانشان معنی این کلمه و یا اصطلاح سیاسی را به روشنی نمی‌دانند و تصور می‌کنند هر کسی زبان ترکی را ولو زبان مادری‌اش باشد دوست بدارد و یا با ادبیات و تاریخ آن آشنایی پیدا کند پان‌ترکیست است! ایشان پان‌ترکیست را با تورکولوژیست (ترك شناس) یکی می‌داند و این صحیح نیست. پان‌ترکیسم یك مفهوم ایدئولوژیکی است که خواستار تشکیل دولت واحد از کلیهٔ ترکان جهان است. یك نفر پان‌ترکیست معتقد است که باید قدرتهایی چون شوروی و چین کمونیست و اغلب کشورهای خاورمیانه تجزیه شوند و ترکهای مقیم این کشورها از شرق سیبری تا اروپای مرکزی تحت لوای یك قدرت سیاسی دولت واحدی تشکیل دهند. البته این ایدئولوژی مغزهای خیال‌باف است و حتی در ترکیه نیز مخالف با قانون اساسی و غیرقانونی است و جز مشتی نژادپرست متعصب طرفداری ندارد ولی آنچه مسلم و آشکار است تضادی است که بین پان‌ترکیسم و کمونیسم و رژیم شوروی موجود است. طرفداران این دو مسلك سیاسی دشمن سرسخت یکدیگرند. من نمی‌دانم نویسنده چگونه این تضاد را حل کرده است؟

نویسنده از تأثیر کتاب اینجانب و «یکصدوهفتاد» کتاب دیگر ترکی که در دورهٔ جمهوری اسلامی نوشته شده به وحشت افتاده و می‌گوید: «خوانندگان این کتابها فقط جوانان پرشور و تاریخ نخواندهٔ آذربایجانی نیستند، بلکه تلقینات ایشان در بعضی از مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی که غالباً از مردم آذربایجانند آثاری گذاشته است و این براستی خوفناك است». (ص ۷).

جای تأسف است که کسانی بدینگونه قربانی توهمات خویش می‌شوند و با آوردن صغری و کبری‌های من درآوردی و نقل قولهای آنچنانی خویشتن را براستی دچار خوف می‌سازند و آنچه را که نشانهٔ سرسبزی، قدرت و اتحاد حقیقی ایران است علامت نفاق و تفرقه می‌انگارند و معتقد می‌شوند که باید همچنان به سیاست دیرین و غلط گذشته (این بار زیر لفافه‌های دیگر) ادامه داد، ستم فرهنگی را به جای الفت و همدلی گذاشت و به جای خانواده‌های متفق و واحد بار دیگر از ما ایرانیان مظلوم برادران دشمن ساخت. باید گفت «همان مسؤولان حکومت جمهوری اسلامی که غالباً از مردم آذربایجانند» به همین علت یعنی آذربایجانی بودن درد را بهتر و عمیقتر از نویسندگانی که «ترکی نمی‌دانند» درك کرده‌اند و داروی آنرا نیز خوشبختانه در اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی یافته‌اند.

درخاتمه از خداوند توفیق همهٔ ایرانیان و عزت و سعادت ایران عزیز را مسئلت می‌نمایم.

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در طریقت ما، کافریست رنجیدن

دکتر جواد هیئت

فارسها از نسل مغولند

مقاله‌ای که تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در ورقِ پارهٔ به اصطلاح نشراکاذیب نوشته بودی خواندم. من که قبلاً کتاب تحقیقی و پرارزش و علمیِ سیری در *تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* را خوانده بودم به بی اطلاعی و نفهمی و غرض ورزی شما کاملاً پی بردم و هر خوانندهٔ منصفی نیز مثلِ من چنین قضاوت خواهد کرد... اگر تو واقعاً می‌خواهی ریشهٔ نفاق را براندازی بسراغ طاغوت نامهٔ فردوسی برو و آن را مورد بحث قرار بده. بگذریم از اینکه فردوسی استادِ سخن است اما فردوسی نفاق افکن ایده و عقیدهٔ کثیف طاغوت پروری و ضد اسلامی داشته و هزارسال است که به طاغوتیان کمك کرده است. حالا از زبان خودش بشنوجایی که می‌گوید: چه فرمان یزدان چه فرمان شاه. یعنی به عقیدهٔ آقای فردوسی «طاغوت = یزدان». و یا: شهامهر توکیش و آئین ماست/ پرستیدن کیش تودین ماست... این آقایِ فردوسی طاغوت پرور به خاطر برچیده شدن رژیم طاغوتی و جای گزین شدن اسلام افسوس می‌خورد و باکمال تأسف و تأثر می‌گوید: تفو باد بر چرخ گردون تفو. کائنات خدا را هم به فحش و ناسزا می‌گیرد و بیخود نیست که همیشه طاغوتیان از او طرفداری می‌کنند... من یك ایرانیِ ترك تبار از اهل همدان هستم و به ترك بودنِ خود می‌بالم و افتخار می‌کنم و خوشحالم که مثل تو و همپالگان (کذا) شوونیستت از نسل مغول نیستم... شما از نسلِ مغول هستید لکن به زبانِ مادریتان حرف می‌زنید. اگر در این شکی داری برو تاریخ را خوب مطالعه کن. وقتی مغول به ایران حمله کردند مردها را کشتند اما زنهای جوان و زیبا را بازور تصاحب کردند. البته نه برای همسری بلکه برای ارضاع (کذا) شهوات و برای لذّت آنی و زودگذراما در کشتزار مادربزرگتان تخم نسل مغول کاشته شد. وقتی مادربزرگتان وضع حمل کرد دیگر پدربزرگتان مغول پهلوُیِ او نبود، مادربزرگتان هم زبان مغولی نمی‌دانست، این است که به بچهٔ خودش زبانِ خودش را یاد داد. اما ترك تُرك است، نژاد پاك و خالص و هیچ شك و شبهه در او نیست.

م. ص.

مردم آذربایجان یکبارقبلاًازاین سوراخ گزیده شده‌اند

مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» شما که خوشبختانه از آن بویِ «دل سوخته»، دل انگیزتر از عطرِجان پرورِ عودِ سوخته به مشامِ جان می‌رسید، رسید از دست محبوبی به دستم... و این بویِ سوزش دل، این بویِ مهرورزی به زادگاهمان ایران و مردم آن، و این بویِ جوانمردیِ روشنفکرانه چنانم مست کرد که براستی دامنم از دست برفت...

من خود با پدر و مادرم به زبانِ ترکی سخن گفته‌ام، و دایه‌ام به زبان ترکیِ محلّی به من لالایی خوانده است، وحتی خودم به مقام فضولی برآمده و گاهی به تفنّن شعری به هم بافته‌ام، به زبانِ آذری هم شعر سروده‌ام (که کمتر از شعر گونه‌هایم به زبان فارسی نبوده، زیرا به هر دو زبان، بدشعر گفته‌ام)، و من که به ظاهر و به حکم پاره‌ای ضرورتهای محلّی و خاص، و چه بسا در واقع همچون صوفیِ خام، به صورتی، یکی از پایکوبان و دست افشانانِ همان دایرهٔ معرکه گونهٔ رقص و پایکوبیِ موسوم به حکومت دموکرات آذربایجان (!) بوده‌ام، به شهادت وجدانِ همیشه نق نقو و غرغر و وریزه خوانم، هر چه امروز می‌کوشم که به زبانی جزبه زبانِ سعدی و حافظ و فردوسی و... با شما مردِ نادیده و ناشناخته دو کلمه سخن بگویم قادر نیستم... یعنی، نه که اصلاً قادر نباشم... من با خواهر و برادر و بستگانم به زبان محلی‌مان صحبت می‌کنیم ولی یکباره متوجه می‌شویم که صحبت ما با فارسی ختم شده است... واتفاقاً دیگر آذربایجانیها و به اصطلاح ترك زبانها را هم می‌بینم که چنین شده‌اند و بیشتر برایشان اینگونه راحت‌تر و مطبوع‌تر است که به فارسی سخن بگویند... بگذریم از اینکه در آن روزگار (موسوم به دموکرات آذربایجان) گاهی دو کلمه به تقلید و با اشکال و پر از غلط به زبان «آنها» می‌نوشتیم که بگوییم بلی ما هم می‌توانیم... و یا اینکه «آنها» به نامِ دیگران در روزنامه‌هاشان چیزی به چاپ می‌زدند که روحِ صاحبِ امضاء خبر نداشت! و این برای آن بود که بگویند مردم محلی در این «کارِ دموکرات بودن» شریك هستند!

آنجا که گفتم «حتی فضولی کرده و شعر گفته‌ام» به یاد مرحوم فضولی شاعر شیرینِ سخن ترکی زبان افتادم (که البته اشعار فارسی شیرینی هم دارد) و به یاد مرحوم هیدجی شاعر و حکیم گرانمایه (که او هم به فارسی و ترکی اشعار خوبی دارد)، ولی هر چه کردم برای تظاهر به بی‌طرفی و انصاف، حتی یك بیت و یك مصراع به لطافت و ظرافت اشعار سعدی و حافظ از آن دو شاعر همزبانم پیدا کنم، دیدم نه، سخن آنان دگرو گفتهٔ سعدی دگر است، ودر این دریایِ بیکران ادب وهنر ایران و با همهٔ سفینه‌های تیزرو و رنگارنگ جز در کشتی موج افکن خواجهٔ شیراز بضاعت سخن دُرفشان نمی‌بینم.

آنچه که لازمهٔ سخن گفتن دربارهٔ این موضوع باشد، در همان مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» (که به مظلومیت حسین (ع) و به قدرت خدا قسم من هم دلم به مظلومیتش می‌سوزد) جنابعالی به خوبی ادای تکلیف کرده و وظیفهٔ یك ایرانی با شرف را که در این روزگار قلم به دست دارد و مختصر میدانی برای سخن گفتن در اختیار، انجام داده‌اید. اما در سخنی که «حریف» مطرح ساخته است دوموضوع

باید در نظر گرفته شود، که اصلاً جدا از آن مطلب اساسی و سیاسی و ملی و میهنی است که در آن مقاله، بحق مورد توجه شما قرار گرفته است، و این همان دومین نکته است که به اشارت دربالا گفتم و نمی‌خواهم سر بسته بماند.

اصولاً هم اکنون، بنابه ارتباطات وسیع و همه جانبه‌تری که بین اقوام و طوایف موجود در هر کشور ـ من جمله ایران ـ بوجود آمده است نه تنها تکمیل و تنقیح و تقویت زبان مشترك اصلی ملّی بیش از پیش ضرورت فرهنگی دارد ـ حتی بزرگترین نیاز اقتصادی ـ اجتماعی (socio-économique) می باشد. اگر کسی را براستی هوای دلسوزی «خلقها» و «توده‌ها» و بطور کلی مردم در سر باشد، باید بیش از هر چیز و پیش از هر کار بکوشد که این یگانه و مهمترین رشتهٔ ارتباط و بهم پیوستگی انسانهای این سرزمین (که مهمترین ضامن همکاری و تعاون و تعاضد و تفاهم برای حل مسائل اقتصادی ـ اجتماعی شان می باشد) هرچه زودتر و بیشتر و منطقی‌تر استحکام یابد. یعنی باید کوشید که تمام افراد این مملکت هر چه زودتر و هر چه آسانتر همدیگر را بفهمند و گرنه:

ای بسا دو ترك چون بیگانگان
وای بسا هندو و تركِ همزبان
پس زبانِ همدلی خود دیگر است
همدلی از همزبانی بهتر است

و من یقین دارم که زبانِ همدلی در میان مردم ایران ـ اعم از ترك و فارس و لُر و بلوچ و... ـ همان زبانِ سعدی و حافظ و فردوسی و نظامی و صائب و قطران و طرزی است که صرفِ نظر از شیرازی و قهستانی و شیروانی و تبریزی و خراسانی بودن همگی به یك زبان دربارهٔ آداب و هنجار اندیشه و کارِ مردم ایران زمین سخن گفته‌اند... گو اینکه در نگاههای آشنای همهٔ این اقوام هم آن زبان همدلی نهفته است و دوست با دوست به یك چشم زدن می گوید، و کورشود هر آن چشمی که چشمِ دیدن این آشنایها و همدلیها را ندارد.

پس بسیار طبیعی است که در این روزگار اگر کسی قلمی در دست دارد و فرصت و امکانی برای گفتن و نوشتن، سخنانِ خود را به فارسی بگوید و پیش از هر کار در تبلیغ و تعلیم و تعمیم سریع زبانِ همدلی (فارسی) در سرتاسر کشور جهاد کند تا برای تمام مردمِ ایران در این شرایط بحرانیِ تاریخشان شرایط همگرایی و آشنایی بیشتر فراهم شود و مشکلی دیگر به صورت قوزبالایِ قوز به نامِ زبانها و لهجه‌ها و فرهنگهای گوناگون مطرح نباشد!

مضافاً اینکه، نه تنها بعد از گذشت چهل و دو سال از حادثهٔ آذربایجان (که «حریف» به نام حکومت دموکرات آذربایجان از آن یاد کرده) مدارس زیادتر شده و نوآموزان و تعلیم و تعمیمِ زبان فارسی در شهرها و روستاهای آذربایجان و همهٔ استانها بسی افزوده شده است، حتی در همان دوران ایدآل مورد استناد «حریف» و پیش از آن و بعد از آن هم مردم آذربایجان منحصراً با زبان ترکی محلی (یا تاتی و امثال آن) زندگی نمی کردند و پیوند ناگسستنی نداشتند. لامحاله کمتر کسانی یافت می‌شدند که با خواندن و نوشتنِ به زبان ترکی آشنایی داشته باشند و کسی هم نبود که بدون تسلّط به زبانِ ترکی نتواند کارهایش را انجام دهد. ضرورتی ندارد به خاطر بیاوریم که بسیاری از مقاماتِ همان حکومت و معلمان و مدیران فرهنگ و حتی افسرانی که از تهران و دیگر شهرهای غیر ترك اشتغال در آن آذربایجانِ ورق برگشته را پذیرفته بودند حتی یك کلمه ترکیِ آذری نمی‌دانستند تا چه رسد به زبان دَدَه قورقوت! افسران و مردان و زنان زیادی بودند که خونشان ریخته شد و ترك زبان نبودند و اگر حریف اصرار زیادی در مورد زبان و اینگونه جداییها بورزد باید گفت آن بیچاره‌ها خونشان به هدر رفت (و چه بسا به جرئت بتوان گفت که تمام آنگونه کارها به زیان روابط حسنهٔ ایران و شوروی انجامید). در تمام آذربایجان ـ گذشته از یکی دو نفر که گویا تحصیلاتی در باکو و یا استانبول داشته‌اند ـ کسی پیدا نمی شد که بتواند مثلاً یك مقالهٔ ده خطی به زبانِ محلیِ آذربایجان بنویسد که واقعاً برای مردم آذربایجان قابل فهم باشد و چنین نیازی هم وجود نداشت (زیرا مردم در خانه و کوچه و یا هرگاه که دوست داشتند به زبان محلی خود صحبت می کردند و می کنند و هر چه هم که لازم داشته باشند بخوانند و بنویسند به خط و زبانِ فارسی می نویسند و چه بسا نویسندگان مهم فارسی که از خطهٔ آذربایجان و دیگر استانهایِ با زبانهای محلّی برخاسته‌اند)... حقیر با وجود اینکه در شرایط کنونیِ عمرِم علاقه‌ای به بحثهای سیاسی ندارم اگر ضروری باشد شخصاً بطور خصوصی به یکی از نویسندگان کتابِ مورد انتقاد شما (که با بندهٔ حقیر آشنایی محترمانه‌ای دارد) عرض خواهم کرد که چگونه و با به کاربردنِ چه شیوه‌ها و روشهایی در زمانِ آن حکومت یك سالهٔ آذربایجان، روزنامه‌ها و مقالاتی را به قلم آن معدود تحصیل کرده‌های با کو و ترکیه و نویسندگانِ به آن زبانها منتشر می کردند، ولی نام اشخاصِ دیگری را چه بر بالایِ روزنامه‌ها و چه بر بالایِ مقالات چاپ می‌کردند! که اگر نخواسته باشم بگویم کسی را یارایِ تکذیب و مقاومت نبود، می توانم بگویم لامحاله «علاقه و همت و احساس عیبی» نبود که این خود در خورِ انتقاد است و بالأخره هم در کوتاه مدتی خواهی نخواهی نتوانستند به آن کار ادامه دهند! و گمان ندارم آن آشنایِ من مفید بدانند که پس از چهل و دو سال:

به صوت چنگ بگوییم آن حکایتها
که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش

به ویژه که حقیر نه به عنوان «جهان بینی و اعتقاد ایدئولوژیك»، بلکه به دلایل محلی وژئوپولیتیك به حفظ احترام متقابل با همسایگان ایران معتقد می باشم، که العاقل یکفیه الاشاره. و در هر حال، قدرِ مسلم این است که شما در مطرح ساختن این مسئله، یعنی دفاع از «ایرانِ مظلوم» آن هم با آن همه ادب و نزاکت وواقع بینی همه جانبه و با آن قلم شیوا بسیار کار زیبا و خداپسندانه و شجاعانه و ایران دوستانه‌ای انجام دادید که یقیناً ایران فراموش نخواهد کرد، و زهازه بر شما...

و اما در مورد نویسندگانِ آن کتاب و مطرح کنندگان اینگونه مطالب تردید دارم که دانسته و فهمیده و به قصد پایمال کردن نقش و ارزش و الایِ زبان فارسی در حفظ وحدت و یکپارچگی ایران و نادیده گرفتن ضرورت و وجوب عینی حمایت و حفاظت از این گرانبهاترین میراث فروزان و جاودانِ تاریخ و فرهنگ ایران دست به این کار زده باشند، و چه بسا که قصد تفنن و وقت گذرانی در کار بوده است!

وحقیر در این مرحله از عمر و تجارب خود لزوماً ترجمهٔ فارسی یك ضرب‌المثل عربی را به خاطرها می آوردم که مرد عاقل، از یك سوراخ بیش از یکبار گزیده نمی شود. و منِ بنده تمام اقوام و طوایف و سخنگویانِ به تمام لهجه‌های محلیِ ایران را عاقل و فرزانه می‌دانم، خصوصاً مردم آذربایجان را که یکبار از این سوراخ گزیده شده‌اند و تجربهٔ خود را به رایگان در اختیار همهٔ علاقمندان گذاشته و می گذارند. خداوند نگهدار شما و دعایِ مردم ایران به ویژه آذربایجانیان همراه شما باد.

م. س.

از سرزمین آفتاب و چین تا قلب اروپا

نقد یك مطلب و یا یك رسالهٔ علمی و تحقیقی بایستی خالی از اغراض و تعصبات و بدور از تنگ نظریها باشد ولی متأسفانه تفسیر و توجیهات جنابعالی در نقد و بررسی جهات سیاسی (به اصطلاح خودتان) کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* خالی از اغراض نبود... چرا پیشه‌وری توانست یکسال در آذربایجان حکومت کند؟ از علتهای عدیده یکی هم دل آزردگی مردم آذربایجان از طراحان و مجریان مسئلهٔ وحدت ملی بود و دل آزردگی از تحمیلِ زبان واحد با نفی زبان قومی و مادری... شما لااقل یکبار دیگر به تاریخ این مرز و بوم بنگرید اگر ترکان را از تاریخِ کشورمان حذف کنیم تاریخمان حذف خواهد شد، حتی در تاریخ دنیا نیز بنگرید محال است تاریخِ ملتی با تاریخ ترکان آمیختگی نداشته باشد

ما ترکان قومی بس عظیم و حادثه سازِ تاریخیم. از سرزمین آفتاب و چین تا قلب اروپا بسان نیمکمربندی این کرهٔ خاکی را در برگرفته‌ایم و زبانی بس کهن و فرهنگی بس غنی داریم

پدران ما بیش از یکهزار سال در طولِ تاریخ در این آب و خاك حکمرانی نموده‌اند از سلجوقیان و غزنویان و صفویان و افشاریان و قاجاریان و همه در حفظ استقلال ارضی و مهمتر اینکه در تقویتِ زبان فارسی از هیچ کوششی دریغ نورزیده‌اند. ما ترکان کی و کجا صحبت از جدایی داشته‌ایم، اصلا در کجای آن کتاب صحبت از جدایی به میان آمده، این شمایید که جدا از ما صحبت از جدایی دارید. ما همیشه با برادران فارسی زبان مهربان بوده‌ایم، ما همیشه شیرینیِ زبان فارسی را در کام داشته‌ایم لکن شما هرگز به هنر ترکی ارجی ننهاده و همیشه در باره‌اش غرض ورزیده‌اید. جنابعالی زبان ترکی را با نیم زبانها و لهجه‌ها یکی دانسته و در یکجا قضاوت نموده‌اید، این امر رسانندهٔ عدم اطلاع و آگاهی شما از زبان و فرهنگ این قومِ عظیم می باشد... زهی بی انصافی که بعد از انقلاب اسلامی و این همه خون دادنها باز مروّجین طرحِ ملت واحد و زبان واحد و آنانکه برای هر قوم و هر چیزی در ایران ریشهٔ فارسی می تراشند جانی دوباره گرفته و بی‌پروا به ملت و دولتِ جمهوری اسلامی ایران امر می کنند که «اجازه.ندهند بار دیگر نویسندگانی با القاآت شوم و تفرقه افگنانهٔ خود صدها هزار جوان ایرانی را در آینده به خاك و خون کشند...». شما وقتی در سراسرِ کتاب مورد بحث هیچ ردی از وابستگی فکری و گروهی و سازمانی پیدا نکرده‌اید می آیید کلمهٔ خلق و خلقی را عنوان ساخته و می تازید. لازم است بگوییم که حساسیت به کلمهٔ خلق حتماً شما را از مطالعه و قرائت قرآن کریم باز خواهد داشت چرا که بیش از هر کتابی در قرآنِ کریم کلمه خلق به کار رفته... ما اصلاً فارس نیستیم و به شهادت تاریخ پدران ما از آن سوی مرزها بدین آب و خاك آمده و در این ملك یورت انداخته‌اند و تاریخ سازانِ این آب و خاك گشته‌اند. پدران ما بیش از یکهزار سال در این ملك حکمرانی کرده‌اند و همیشه برای پیشرفت و پیشبرد این آب و خاك و زبان و فرهنگ فارسی بیش از برادرانِ فارس زبان کوشیده‌اند. ما ترکان همیشه با برادرانِ فارس زبان مهربان بوده‌ایم و هیچگاه حسابِ پهلویِ منحوس و جیره خوارانش را به حسابِ برادران فارس زبان و زبانِ فارسی نگذاشته‌ایم. در خاتمه می توانم با جسارت و شهامت بگوییم اتهامات وارده از سوی شما به کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* همه بی‌پایه و اساس است و آن همه حاصلِ دیدهای شوونیستی و مروّجین طرح ملّت واحد و زبان واحد می باشد.

قاسم تورکان (تبریز)

مریزاد دستی که انگور چید

مقالهٔ متین، پرسوز و بسیار دلنشین «ایرانِ مظلوم» مندرج در شمارهٔ پنجم سال هفتم مجلهٔ *نشردانش* را با لذت تمام خواندم. به عنوانِ یك ایرانی وظیفهٔ خود می‌دانم از نویسندهٔ آن مقالهٔ استوار و ممتع از صمیم قلب سپاسگزاری کنم و از قول مرحوم علامه قزوینی بگویم: «مریزاد دستی که انگور چید!» اما به عنوان یك فرد آذربایجانی لازم می‌دانم نکتهٔ حساسی را گوشزد و این گلهٔ همیشگی را بازگو کنم که در آن مقاله هم عبارت «ترك» و «فارس» به تکرار در برابر هم یا دست‌کم با توجه به حسن نیت نویسنده نسبت به تمامی تیره‌های ایرانی، در کنار هم قرار گرفته و در سرتاسر مقاله به آذربایجانی عموماً «ترك» اطلاق شده است و در نتیجه نویسندهٔ دانشمند آن مقاله نیز خواه ناخواه در همان طاس لغزنده‌ای افتاده است که گروهی شاید از فرطِ ساده‌اندیشی در نظر دارند عده‌ای از آذربایجانیان ناآگاه و یا احیاناً ناراضی را در دام چنان نامی گرفتار و به تبعِ آن در تشخیص هویّت خویش، گمراه و سرگردان نمایند.

اگر بنا باشد، با توجه به مفهوم کلی و علمی کلمه، آذربایجانی را «ترك» بنامیم، پس آن ایرانیِ اصیل و راستین کیست، کجا زندگی می‌کند و چه شکل و شمایلی دارد؟

کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* را بنده هم مطالعه کرده‌ام. ظاهراً منظور مؤلفِ محترم از تحملِ آن همه رنج و زحمت در ترجمه و تدوین چنان کتابِ ظاهرالصلاح، که علی‌رغم کمبود و گرانی کاغذ، هنوز چاپ اول آن به فروش نرفته، در مدتی کوتاه و با استفاده از تسهیلات لازم به چاپ دوم هم رسیده است، تنها این نبوده است که به بحث و بررسی علمی و آکادمیك دربارهٔ زبان و لهجه‌های مختلف ترکی بپردازد، بلکه، همانطور که به دقت و آگاهی کامل توجه و اشارت شده است، و از جای جایِ جملات شعارمانند کتاب هم به خوبی پیداست، غرض اصلی گویا این بوده است که در بابِ همین بحث «ترك و فارس» جدال تازه‌ای آغاز نموده، و با میان کشیدن زبان محلی آذربایجان- بحثی که نه مشکل امروز و نه مصلحت فرداهای آن است- به آتشی که هر از چند گاه به اقتضای حال و هوای روز برافروخته می‌شود، دم و هیزم تازه‌ای برسانند. ناگفته پیداست که تغییر و جابجایی اسامی و اَعلام جغرافیایی و قلبِ حقایق تاریخی در دنیای امروز، با این همه وسائل تبلیغاتی و دروغ پراکنی، کار چندان دشواری نیست. همانطور که همه شاهدیم سالهاست که روی «خلیج فارس» با وجود شناسنامهٔ مسجّل چندین هزار ساله‌اش، دولتهای دشمن ایران می‌خواهند نام جعلی «خلیج عربی» بگذارند. یا پان‌تورانیستهای دوآتشه‌ای مانند روشنی بك و سلیمان نظیف‌ها و همفکرانشان مردم آذربایجان را از نژاد ترك و مورد استعمار! دولت ایران به حساب می‌آورند. یا سرزمینهای قفقاز و اَرّان و شروان، ابتدا از سوی مساواتیها، و بعد روی پاره‌ای اغراض سیاسی، از جانب باقراف و یاران و مریدانش، یك شبه به «آذربایجان شمالی» تغییر نام می‌دهند و بعد هم متأسفانه این عنوانِ بیگانه‌پسند در نوشتهٔ بعضی از ایرانیان، از جمله در کتاب مورد بحث، مرتب تکرار می‌شود.

اما آیا تمامیِ حقایق و واقعیتهای تاریخی، نام کوهها، رودها، آبادیها، چشمه‌ها، و آثارِ به جای مانده از آیین مهرپرستی، و زردشت، آتشگاهها، و علایم حجّاری شده در دل سنگها، که حتیِ نشانه‌هایی از این آثار در اقصای قفقاز هم نمایان است، و تماماً یادآور فرهنگ دیرپا و انکارناپذیر قوم ایرانی است، به این سادگی قابل تغییر و چشم‌پوشیدنی هستند؟

البته این واقعیت عینی را کتمان نمی‌توان کرد که از چند قرن به این طرف، زبانِ محلی مردم آذربایجان به زبان ترکی، با آمیزه‌ای از بقایایِ زبان آذری و فارسی کنونی، تغییر پیدا کرده است. البته نه به ترکی چنان غلیظی که مؤلف محترم کتاب در مجلهٔ *وارلیق* بدان مطلب می‌نویسند و یا گویا در مجالس رسمی به آن زبان سخن می‌گویند. و بنده هرگز به یاد ندارم که در هیچ دوره‌ای از تاریخ کشورمان در مورد تکلم به زبان محلی- حتی اگر غرض خاصی در میان نباشد، در مورد نوشتن به آن زبان هم، که هیچوقت باب و متداول نبوده است- کسی یا مقامی ممانعت یا مزاحمتی فراهم آورد. به عنوان مثال، قطعهٔ معروف و بسیار دل‌انگیز «حیدربابا»، شاهکارِ فناناپذیر استاد شهریار- که متأسفانه به تدریج از سوی کسانی که اغراضی در سر دارند، به وسیلهٔ سیاسی وسوسه‌انگیزی مبدل می‌گردد- در حدود چهل سال پیش، ابتدا در یکی از روزنامه‌های پایتخت و بعد در اسفندماه ۱۳۳۲، با خطِ خوشِ مرحوم طاهر خوشنویس، به صورت کتاب در تبریز چاپ، و در سالهای بعد چه در تبریز و چه در تهران، حتی با خطِ خود شاعر، چندین مرتبه تجدید چاپ شد.

اما در کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی*، مؤلف محترم اغلب تنها به قاضی رفته و به خصوص در فصلهای مربوط به زبان و مردم آذربایجان از طرحِ مسائل کاملاً غیرعالمانه، یك‌جانبه، و حتی نفاق‌انگیز، مطلقاً مضایقه ننموده است. با آن که در این زمینه آثار و تحقیقات ارزنده‌ای از سویِ دانشمندان و پژوهشگران ایرانی، از جمله سیداحمد کسروی، عبدالعلی کارنگ، محمدامین ادیب طوسی، ناصح ناطق، و استادان و محققانی مانند دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر ماهیار نوابی، دکتر صادق کیا، دکتر عنایت‌الله رضا، یحیی ذکاء، و رحیم‌زادهٔ ملك و...

بسیاری دیگر [که اکثر آنان آذربایجانی هستند] تا کنون چاپ و منتشر شده است، اما مؤلف محترم مراجعه به آنها را ضروری ندانسته و منحصراً به منابع و آثار نویسندگان ترک ـ که از فرط تعصب همه‌جا، همه‌کس، و هر چیز را که خوب تشخیص دهند از آن خود می‌دانند ـ یا به آثار و تألیفات نویسندگان اتحاد جماهیر شوروی، که بعد از واقعهٔ انقلاب اکتبر سعی می کنند هر رویدادی را تنها از روزنِ تك بعدی مکتب مارکسیسم تماشا کنند، استناد و اکتفا نموده است. آنجا هم که خواسته است خارج از آثار ترك و روس شاهدی بیاورد، دست به سوی مجموعه‌ای دراز کرده که طبق نوشتهٔ مؤلف (ص ۳۰۵) با عنوان *فرهنگ جغرافیایی ملی ترکان ایران* زمین، در چهار جلد توسط دکتر م. پناهیان، در سال ۱۳۵۱ در خارج از کشور به چاپ رسیده است. و بعد از نقل قسمتهای زیادی از آن مجموعه، با نویسندهٔ آن همعقیده شده است که: «... منطقهٔ زیست پیوستهٔ ترکان ایران از نظر شکلِ هندسی تقریباً مربع مستطیلی است که رئوس آن همدان، پارس آباد، مغان (روی سرحد شوروی) و بازرگان و کلیسا کندی (روی مرز ترکیه) می‌باشد... بنابراین منطقه پیوسته ترکان ایران منحصر به آذربایجان نیست. تغییر نام زبان ترکی به زبان آذربایجانی و محدود نمودن آن به آذربایجان نیز یکی از همان حیله‌های هیأت حاکمه است و یك غلط مشهور بیش نیست. در ظرف پنجاه سال اخیر از طرف هیأت حاکمه و دانشمندان ارتجاعی سعی می‌شود که اصولاً چنین وانمود نمایند که: آذربایجان خود ملتی است مستقل و زبان آذربایجان هم زبان مستقلی است و ارتباط با زبان ترکی ندارد...» (ص ۳۰۶).

هر خوانندهٔ صاحب‌نظر انصاف خواهد داد که اینگونه اظهارنظرها، که نوعی ادعانامهٔ سیاسی علیه دولت ایران و حتی علیه مردم آذربایجان است، جایش در بیانیه‌های سیاسی و تبلیغی احزاب و کشورهای مدعی ایران است، نه در کتابی که ادعای بررسی علمی و تحقیق در زبان و لهجه‌های ترکی را دارد.

باری، دربارهٔ این کتاب جایِ سخن بسیار است و مجال نوشتن بسیار کم، پس بهتر آن است به طرح سؤالی که با خواندن این کتاب در ذهن هر خواننده‌ای بلافاصله نقش می بندد، اکتفا کنیم و به این بحث خاتمه دهیم، سؤال این است:

«با جستن و پیدا کردن نامهای ناآشنایی مانند «دده‌قورقود» از لابه‌لای قصه‌های چادرنشینان قبیلهٔ اوغوز، که هیچ آذربایجانی اگر نشریاتی نظیر مجله *وارلیق* یا کتاب مورد بحث را نخوانده باشد، مطمئناً این نام حتی به گوشش هم نخورده است، و جانشین کردن اینگونه نامها با اسامی شناخته شده و پرکششِ پهلوانانِ سرتاسر ایران‌زمین، از قبیل رستم، گودرز، گیو، بیژن و... که بی‌تردید مؤلف محترم هم ایام کودکی را با گوش دادن به افسانهٔ دلاوریهای آنان به سر آورده و در خواب و بیداری غرق در رؤیای شیرین جوانمردیهای آنان بوده است؛ یا فراموش کردن مردی و فداکاری قهرمانان تاریخی که از خطهٔ آذربایجان برخاسته‌اند از بابك گرفته تا ستارخان که همه به ایران فکر می کردند و هدفشان آزادی و سرافرازی تمامی ایرانیان بود، و دل خوش کردن به داستانها و تاریخهایی که با نظر و نقشهٔ بیگانگان ساخته می شود و بالأخره دامن زدن به تعصبات نفاق‌افکنانه، چه دردی از مردم دوا، و صادقانه بگوییم، چه مشکلی از آنان گشوده خواهد شد؟».

... اگر خدای ناکرده، دست زور، یا پای بیگانه‌ای در میان نباشد، بسیار مستبعد می‌دانم که اینگونه مطالب، ولو اینکه در لفّافهٔ دلسوزی، و یا در زرورق بحث و تحقیق، با مهارتِ تمام پوشانده شده باشد، در قلب و روح آذربایجانی مؤثر افتد. پس عاقلانه و مصلحت وقت آن است که در این روزهای حساس، که مردم کشور بلاکشیدهٔ ما، بیش از هر زمان دیگر به درمان و طبیب نیاز دارند، هرکس به دنبال کار تخصصی خود برود، جراحانِ ورزیده به کار جراحی بپردازند و بحث و تحقیق در تاریخ و مسائلِ زبانشناسی را به تاریخ‌دانان و زبانشناسان واگذار کنند، که از برکت دانشگاههای متعدد کشور ما، خدا را شکر، تعدادشان اندك نیست.

ع. س. آورین

اقبال آذربایجانیان مقیم مرکز

در چند روز اخیر، مقالهٔ حضرتعالی، تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در محافل مملکتی، از جمله آذربایجانیانِ‌مقیم مرکز سخت مورد اقبال و تحسین و مایهٔ دلگرمی گردیده است.

پورجوادی عزیز، دست مریزاد، قلمت اعجازکرده، حق مطلب را جامع و کامل و قاطع و بجا ادا کردی، تیتر مقالات، خود دهها و صدها مقاله است، هزاران سخن ناگفته در خود دارد. در وطن، بعد از نه سال صدای وطن به‌گوش وطن‌دوستان و آشنایان و مشتاقان به تاریخ و فرهنگ این سرزمین کهن می‌رسد. ایرانِ مظلوم، این دو کلمهٔ گویا و جامع، خیلی از حرفها را بیان و خیلی از مسائل را بازگو می کند و از حقایق تلخ و ناگفتنی پرده برمی‌دارد.

چند ماه پیش کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* به دستم رسید و قبل از آن نیز، در نه سال اخیر، صدها کتاب و مقاله در دفاع از زبان محلی، بالأخص زبان ترکی چاپ و حتی در نشریهٔ کثیرالانتشار *کیهان* منتشر شده است که تقریباً همهٔ آنها را مطالعه کرده و از تکرار بازی خطرناکی که در لباس دفاع از زبانِ محلی ولی به‌قصد مقاصد سیاسی به روی صحنه می‌آید سخت بیمناك

بودم، زیرا من خود، از چهل و چند سال پیش، شاهد چنین بازیهای فرهنگی و حمایت از زبان محلی و دامن زدن به ماجرای ساختگی ترك و فارس بوده‌ام و شخصاً چوب آن را خورده‌ام و هنوز هم می‌خورم زیرا در آنروز، ما به عظمت فاجعه و نقش دایه‌های مهربانتر از مادر آشنا بوده و در مقابل اجنبی‌پرستان، ایستادگی کرده و در سن هیجده ـ نوزده سالگی ماهها کوهها را مسلحانه سنگر دفاع از تمامیت مملکت و مبارزه با ماجرای شوم پیشه‌وری قرار دادیم و اینك باید آذربایجانی بود تا به عواقب این بازیهای بازیگران بین‌المللی نیك آگاهی یافت.

شما در مقالهٔ خودتان، بدون هرگونه تعارف و مجامله و خدای نکرده تملق، باید بگویم که همهٔ حرفها را گفته‌اید و سخنی نمانده است که من و یا دیگری در این باره بگوید، حرف همانست که بیان شده است.

تردیدی نیست که آذربایجانی امروز به زبان آذری حرف می‌زند و نسبت به زبان خود تعصب دارد و هر آذربایجانی وقتی به یك همشهری خود می‌رسد زبانش به زبانِ محلی متکلم است و هر حرفی که به زبان محلی می‌شنود بر دلش می‌نشیند، پدران ما در این زبان سخنان نغزی دارند، اشعار، بیاتیها، فلکلورها، حِکَم و امثال، نوحه، قصه، کسی منکر اینها نیست و هر آذربایجانی از شنیدن آن به زبان آذری لذت می‌برد، کدام آذربایجانی است که از شنیدن اشعار آذری، حیدربابا سلام (شاهکار جاویدان شهریار) احساس لذت و حتی احساس غرور نکند، غرور از بابت اینکه شاعر، به زبان محلی و همه فهم چنین اثری به وجود آورده است...

مخالفت ما با کتاب دکتر هیئت و سایر نویسندگان همفکر او مخالفت با مقاصد سیاسی آنان است که می‌خواهند هر استانی قائم به فرهنگ خود باشد و در مدارس و دانشگاهها و مطبوعات زبانِ محلی تدریس و منتشر شود و در مقامات قضایی و اداری مکاتبات و سؤال و جوابها به زبان محلی انجام گیرد، این یعنی حساب خود را از حساب سایر استانها، از حسابِ مرکز جدا ساختن و بعد به فکر آذربایجان بزرگ! و کردستان بزرگ! افتادن، البته این خواست هیچیك از مردم این استانها نیست، این سازی است که اجانب به منظورهای سیاسی، هر از چندی کوك می‌کنند و متأسفانه عده‌ای نیز به سازِ آنها می‌رقصند.

ولی کدام آذربایجانی است که به حروف الفباء آشنایی داشته باشد و بتواند مثلاً عم‌جزو بخواند و یك جلد کتاب حافظ یا *گلستان* یا *شاهنامه* در خانهٔ خود نداشته باشد؟ کدام آذربایجانی است که خواندن و نوشتن بداند ولی برای زن و فرزند و پدر و مادر خود، در نامه‌های خصوصی به زبان محلی نامه‌نگار شود؟ هیچوقت زبان محلی مورد اعتراض کسی نبوده و نمی‌تواند بوده باشد. من زبانم آذری است، این زبانِ من است، من زبانم را دوست دارم، ولی این را هم می‌دانم که زبان رسمی من، زبان در سطح مملکتی من، زبانی که پدران و اجداد سرزمین کهنِ من، اعم از آنانی که در خوزستان، کردستان، گیلان، بلوچستان، کرمانشاهان، و آذربایجان و کرمان و مازندران و... سخن گفته‌اند، اظهارشان را بیان کرده‌اند، مجاهدات و مبارزات خود را منعکس و خاطرات خود را به یادگار گذاشته‌اند زبانِ فارسی است و من ضمن احترام و علاقه و عشق و دلبستگیِ ناگسستنی به زبان محلی خود و همچنین دیگرانِ پایبند به زبان محلی خود، همهٔ ارتباطات خود را به زبان رسمی، به زبان فارسی برگزار می‌کنیم، اصلاً صریح به شما بگویم صدی نود کسانی که اهل فضل و دانشند و یا سواد خواندن و نوشتن دارند از خواندن زبان ترکی، تقریباً عاجزند، زبان فکر و قلم اینان فارسی بوده و با این زبان انس دارند، این زبان تحمیلی به ما نیست، فردوسی، مولانا، حافظ، سعدی، خیام، نظامی، ناصرخسرو به ما تحمیل نشده. اینان از مفاخر ملی ما هستند، زبان فردوسی زبان و شرح گذشتهٔ غرورانگیز همهٔ ساکنین این خطهٔ مقدسی است که به نام ایران خوانده می‌شود.

به هر حال بگذریم، من واقعاً حرف تازه‌ای ندارم که بر نوشتهٔ مستند و محکم و مستدل و منطقی جنابعالی اضافه کنم، آنچه لازمهٔ گفتن است با قلم ریزبین و نکته‌سنج و مآل‌اندیش خود برای ثبت در تاریخ بر روی کاغذ آورده‌اید، صمیمانه به شما تبریك می‌گویم، جانا سخن از زبان همهٔ مردم این خطهٔ بلادیده می‌گویید و خوشحالم بگویم که با طرز بیان و دقت و بازگویی حقایق و اشاره به گذشتهٔ بدگذشت و افشاءبازیهای شوم اجنبی‌پرستان و اجنبیها در گذشتهٔ نزدیك و همچنین حال و بررسی دقیق کتاب آقای دکتر هیئت و انگشت گذاشتن بر روی مسائل و مطالب حساس و نکات ضعف و بودار آن می‌رساند که حضرتعالی نه تنها به لحاظ عِرق مملکتی و عشق و پیوند محکم به فرهنگ غنی این مملکت و آشنا به دقایق باریك سیاسی صلاحیت پیشقدم شدن در این ماجرای مهم عصر ما را دارید بلکه صادقانه تأکید دارم که از یك شجاعت کم‌نظیری نیز برخوردارید، خداوند شما را برای خدمت به عالمِ اسلام و ایران موفق و مؤید بدارد. انشاءالله.

ز. رحیم (تهران)

جاسوسی برای غرب و به نفع کشور یونان

بارالها ما را از شرّ فاشیست، شوونیست، نژادپرست، و تجزیه‌طلب حفظ بفرما و یوغ بردگی آنها را بار دیگر بر گردن مردم ایران و بخصوص مردم شرافتمند ترك زبان نینداز!

...نوشتن خاطرهٔ مجهولِ نامشخص و مسافرت به ترکیه و بعد به سوریه و آن هم در زمان رژیم ستم‌شاهی و ۴ سال توقف در سرزمین استعمار و صلیبیون، چه مناسبتی با موضوع مقالهٔ شما، که سراپا توهین به ترکها و زبان مقدس آنهاست، دارد؟... شما معنی ستم ملی را نمی‌دانید. شما معنی با لهجهٔ فارسی حرف زدن را نمی‌شناسید. زبانِ شما هیچ وقت مورد تمسخر کسی قرار نگرفته است و به خاطر زبان فارسی کسی برای شما جوك درست نکرده است و ما مثل شما از جوکهای سیدکریم، آن مزدور استعمار و صهیونیسم در مجالسمان به عنوان تفریح و سرگرمی استفاده نمی‌کنیم... مقالهٔ شما مانند حرفهای سلطنت‌طلبان و سایر مزدوران فرنگ‌نشین می‌باشد که هر روز در رادیوهای رنگارنگ و یاوه‌گویشان واایرانا... وافارسا، وا۲۵۰۰ سالها، شاهنشاها... مانند سگهای هار زوزه می‌کشند و می‌گویند، مردم! آگاه باشید زبان فارسی عزیز، در نهایت مملکت، از بین می‌رود.

چرا حلقوم شما مثل آن مزدور ارمنی، زمزمهٔ نفاق پخش می‌کند که دراین برههٔ حساسِ زمانی روابط با همسایگان از جمله ترکیه را به هم بزنید؟ این عمل شما جاسوسی به سود غرب و در نهایت به نفع کشورِ یونان نیست؟ هیچکس و حتی مردم مسلمان ترکیه، ادعا نمی‌کنند که حکومت ترکیه بخصوص پس از آتاتورك ایدآل بوده است ولی انصاف بدهید در این موقعیت حساسِ زمانی که در سازمان ملل و مجامع بین‌المللی قطعنامه‌های رنگارنگ بر علیه ملت مسلمان ایران صادر می‌شود این حرفهای شما چه معنی دارد؟ اگر مرز هوایی و زمینی بازرگان بسته شود چه اتفاق خواهد افتاد؟... هر کس مقاله‌ای و یا نوشته‌ای می‌نویسد و سخن از زبان ترکی می‌کند فوراً مارك پان‌ترکیست، تجزیه‌طلب، کمونیست و در نهایت طرفدار شوروی به ایشان می‌زنید.

در مقالهٔ شما کاملاً به این موضوع اشاره شده است. و نوشته‌اید دکتر هیئت اسمی از فرقه و پیشه‌وری برده است. ولی کور خوانده‌ای، این حیله و مکرها قدیمی است. شاید ناآگاهانه خواسته‌اید به سیاست رژیم گذشته صحّه گذاشته و آنرا تازه کنید و بگویید هر نوشته و یا نویسندهٔ ترك زبان وابسته به فرقهٔ دمکرات، پیشه‌وری، در نهایت کمونیست و طرفدار شوروی می‌باشد ولی چنان نیست که شما فکر می‌کنید... ما ترك هستیم، اسلام دین ما است و سراسر ایران عزیز وطنمان می‌باشد.

در سرتاسر دوران تاریخ ایران زمین، میهن پرستی ترکها بر کسی پوشیده نیست... پس اجازه ندارید به ترکها و یا هر نوشتهٔ ترکی مارك تجزیه‌طلبی و کمونیست بودن بزنید. ما طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که خونبهای هزاران تن از شهدای عزیزمان می‌باشد، خواهان آموزش و رواج زبان ترکی در مناطقی که ترك زبان می‌باشند هستیم. و کسی جرأت ندارد بر علیه ما توطئه‌چینی بکند.

اشاره می‌کنم صحبت ما تنها دربارهٔ آذربایجان نیست که شما در مقاله‌تان مرتب به آن استناد کرده‌اید. مسئلهٔ ما ۲۰ میلیون مردم ترك زبان ایران می‌باشد که در اغلب شهرهای آن ساکن می‌باشند... من هم مثل شما فرقهٔ دمکرات و فراریان به آن سوی مرز و جریان سیاست خارجی دو بعدی را طرد می‌کنم و اذعان دارم که این جریانات چه لطماتی به مردم ترك زبان و میهن عزیزمان ایران، وارد کرده است و همیشه وسیله‌ای شده است در دست افرادی مثل شما که ناخودآگاه در پس آن سنگر گرفته و قلب ما را هدف بگیرند. آری من هم با بیگانه‌پرستی و مزدور صفتان در هر شکل و نوعش، مرامهای اشتراکی و تجزیه‌طلبی (که امثال شما دانسته یا ندانسته وسیلهٔ ترویج آنها هستند) مخالف می‌باشم.

محمد بایرامی (تهران)

مخالفت با تجزیه طلبی حق هر ایرانی است

بدینوسیله مراتب سپاس و شادباش خود را به عنوان یك خوانندهٔ نشردانش برای مقالهٔ بسیار جالب «ایرانِ مظلوم» تقدیم می‌نمایم... این قبیل نویسندگان کتاب می‌نویسند و بجای اینکه بر پیوندهای فارسی و ترکیِ آذری تکیه کنند سعی می‌کنند هر چه کلمهٔ فارسی در ترکی آذری است جاروب نمایند، مثلاً به‌جای هشتاد که همه جا متداول است «سکسان» و به جای دندانپزشك، «دیش حکیمی» که مصطلح استانبول است به کار برند. اینها با اینکه سفیدپوست خالص هستند خود را از تبار ترکهای زردپوستِ ترکستانِ چین می‌پندارند!

آقای دکتر هیئت با کمال تعصب در صفحه ۳۹۲ کتاب مدعی می‌شود که «کسی نمی‌تواند منکر این واقعیت باشد که زبان فارسی از خارج از ایران یعنی از آن طرف جیحون به وسیلهٔ ترکان غزنوی و سلجوقی به ایران آمده و با قدرت سلاطین ترك، زبان رسمی و ادب ایران و آسیای صغیر و هندوستان گردید». راستی در قرن اتم باید شاهد چه نظریات مشعشعی! باشیم. بدینوسیله اولاً مدعی می‌شود که زبانِ فارسی در ایران نبوده و از آن سوی جیحون آمده (چه ادعای مسخره‌ای!)، ثانیاً مدعی می‌شود کسی نمی‌تواند منکر این واقعیت شود (مسخره‌تر از ادعای اول)، ثالثاً زبان فارسی را که در دورهٔ ساسانی رواج داشته و آقای دکتر

صادقی نمونه‌های متعدد آن را در کتاب *تکامل زبان فارسی* خود ارائه داده دست پخت ترکان می‌پندارند. راستی نگارنده چرا به ترکیه اشاره نمی‌کند که هشت میلیون کرد از حقوق اولیهٔ نوشتن به زبان کردی محروم هستند و یا در اثر آتاتورکیسم زبان فارسی که پایهٔ ادبیات عثمانی است و به گفته آخرین شاه عثمانی به سفیر ایران (خان ملك ساسانی) در استانبول اساس زبان ترکی عثمانی است رو به فراموشی نهاده است درحالی که سلطان محمد فاتح زمانی که قدم در کلیسای سنتاصوفیا (مسجدایاصوفیهٔ کنونی) نهاد این بیت را زمزمه می‌کرد:

پرده‌داری می‌کند در قصرِ قیصر عنکبوت
بوم نوبت می‌زند بر تارم افراسیاب

من نه با ترکی مخالفم و نه با تعلیم و تربیت به این زبان، بلکه با افکاری که خطرِ تجزیه طلبی را به همراه دارند مخالفت می‌نمایم و این طبیعی‌ترین حق يك ایرانی است.

(امضا محفوظ)

ترا که خانه نئین است...

هم کتابِ آقای دکتر هیئت دیدنی بود و هم مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» خواندنی، و من ـ با اینکه دیگر رغبت دیدن و خواندنم نمانده ـ این هر دو کار را کردم. اثر جناب هیئت شاهکاری بود در زمینهٔ لعابِ شیرین تحقیق بر زهر جانگزای سیاست کشیدن و مقاصد خاص سیاسی را در قالب کار تحقیقی عرضه داشتن. و مقالهٔ آقای پورجوادی مایه بخشِ شوق و حرارتی بود در دلهای رنجیدهٔ خموشی گزیدگانی که تظاهرات ضدّ ایرانیِ معدودی غیر مسؤول را به حساب حکومت می‌گذاشتند و می‌پنداشتند که همهٔ صاحب منصبانِ عصر حاضر از تاریخ و فرهنگ و زبان خود نفرت دارند، و براساس همین تصوّر ـ با آنکه نه از بستگان رژیم گذشته‌اند و نه مغضوب ملت انقلابی ـ با همهٔ دلبستگیهای اخلاقی و مذهبی، در سایهٔ دیوار فراموشی خزیده‌اند.

بی‌آنکه منکر شیرینی لهجهٔ آذربایجانی باشم و دربارهٔ قدمت زبان ترکی که ـ به قول جناب هیئت ـ به قرنها قبل از میلاد برمی‌گردد (ص ۳۲) و عظمت ادبیاتش که صدها شاعر و متفکرِ سعدی شکنِ حافظ کوبِ فردوسی گداز در آستین دارد، با آقای هیئت وارد مناقشهٔ قلمی شوم و به شیوهٔ جناب ایشان ـ که می‌کوشند به اقتضای روزگار ترویج فارسی را از بدعتهای رژیم پهلوی قلمداد فرمایند ـ مدّعی شوم که این بحثهای تحقیقی و سیاسی ریشه در خارج از مرزهای ایران دارد و محصول تلاش کسانی است که چند سالی تحصیلات خود را در کشور همسایه بانجام رسانده‌اند؛ و بخواهم ازین رهگذر هشداری دهم به مقامات فرهنگی مملکت که هم اکنون هزاران جوان آذربایجانی در مدارس ترکیه به آموختن الفبای پان‌تورکیسم مشغولند. که کار از این حرفها و هشدارها گذشته است.

و بی‌آنکه بخواهم به عظمت گنجینهٔ فرهنگی کم‌نظیری که آبا و اجداد ما در طول این هزار و دویست ـ سیصد سال در قالب زبان فارسی برایمان باقی گذاشته‌اند اشاره‌ای کنم، و در پاسخ مدعیانی که معتقدند حضرت آدم هم در بهشتِ خلد با همسر نازنینش حوّا به زبان ترکی راز و نیاز می‌کرده است، به واقعیات حیّ و حاضر تاریخی استناد جویم که اگر وفور لغات ترکی در لهجهٔ آذری از عوارض مستحدث زمانه نیست، ممکن است لطفاً اعلام فرمایید که گزیده گویانی از قبیل قطران و خاقانی و نظامی و دهها قفقازی و ارّانی و آذربایجانی دیگر، این همه اشعار لطیف پارسی را برای دختر شاه‌پریان سروده‌اند یا زعفر جنّی؟.

و بی‌آنکه بخواهم با نقل این حکم قاطع جناب دکتر هیئت که «زبان ترکی زبان اکثریت نسبی مردم ایران است» (ص ۳۸۹) از حضرتشان بپرسم که آیا این سخن با روضه‌های اشك‌انگیزی که در مظالم اکثریتِ فارسی زبانِ «شوونیسم» فلان فلان شده و مظلومی اقلیّتِ ترك زبان خوانده‌اید و می‌خوانید تناقضی ندارد؟

و همچنین بی‌آنکه بخواهم با نقل این عبارت که:

«مهاجرت اقوام ترك همزمان با دوران بحرانی تاریخ ایران بود و ورود آنان به صحنهٔ تاریخ این سامان بحران را تشدید کرد... و قرنها گذشت و *همزیستی این دو قوم* برومند [ترکها و فارسها] به صورت يك واقعیت تاریخی در آمد... ملت ایران می‌رفت که اختلافات بیهودهٔ خانوادگی را بالمرّه به دست فراموشی سپارد... لکن ظهور افکار افراطی نژاد پرستی... در برخی مزاجهای مستعد اندیشه برتری‌طلبی و استیلاجویی فرهنگی را بار دیگر برانگیخت... و *به غلط صفت ایرانی* با فارس و *فارسی زبان* بودن مترادف انگاشته شد... و عده‌ای از خدا بی‌خبر باز نیمی از مردم کشور را در حلقه وفاق و اخوّت راه ندادند» (ص شش)

از جناب نطقی مقدمه‌نویس کتاب سؤال کنم که خودشان واعظ نامتعظ نشده‌اند؟

و نیز بی‌آنکه بخواهم با نقل این عبارت که:

«در زمان سلاجقه زبان فارسی زبان رسمی ایران و آسیای صغیر شد و *ترك زبانان* اکثر آثار خود را به فارسی نوشتند و درین زبان آثاری مانند *مثنوی مولوی* و *دیوان غزلیات شمس*... و امثال آنها را آفریدند» (ص ۵)

ضمن تنظیم ادعا نامه‌ای علیه مولانا که: مرد محترم ترك نژادِ ترك زبان، چرا خودت را به کوچهٔ علی چپ زده‌ای و با اعلام «دانم من اینقدر که به ترکی است آب‌سو» از افشای زبان مادریت طفره رفته‌ای؟ و عاجزانه از حضرت دکتر سؤال کنم که ممکن است بفرمایند ایرانیها قبل از تشریف‌فرمایی سلاجقه به چه زبانی حرف می‌زده‌اند، و اصلاً زبانی داشته‌اند یا نه؟

و بی‌آنکه با نقل این عبارات که:

«نظری به مقدمه لیلی و مجنون... نشان می‌دهد که ... نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی بسراید، زیرا درین مقدمه نظامی از زبان شروانشاه چنین می‌گوید:

در زیور پارسی و تازی
این تازه عروس را طرازی
ترکی صفت وفای ما نیست
ترکانه صفت[1] سزای ما نیست
آن کز نسب بلند زاید
او را سخن بلند باید

با قدری تعمّق معلوم می‌شود که چون نظامی می‌خواسته اشعار خود را به ترکی یعنی به زبان مردم بگوید شروانشاه دادن این تذکر را لازم دیده و از او خواسته است که داستان لیلی‌ومجنون را به فارسی - یعنی زبان مورد پسند شروانشاهان بسراید.[2] شروانشاه ترکی را که زبان عوام‌الناس بود لایق نسب بلند شاهانه ندانسته و اشعار ترکی را در شأن خود ندیده. نظامی هم ازین تذکر تحقیرآمیز دل‌آزرده شده و اندوه و آزردگی خود را چنین بیان داشته

چون حلقه شاه یافت گوشم
از دل به دماغ رفت جوشم
نه زهره که سر ز خط بتابم
نه دیده که ره به گنج یابم
سرگشته شدم در آن خجالت
از سستی امر و ضعف حالت»
(ص ۱۷۵)

بخواهم از جناب مؤلف محترم - ضمن تذکر این نکته که شأن دانشمند محققی مثل ایشان پرونده سازی و به قول امروزیها «افشاگری» نیست - بپرسم که واقعاً خاطرشان جمع است که نظامی از این تذکر تحقیرآمیز دل‌آزرده شده و اندوه و آزردگی خود را چنین بیان داشته؟ و اگر واقعاً چنین است چرا مردِ محترمِ گنجوی در آثاری که نه به سفارش شاهان سروده است باز رو به فارسی‌آورده و متوسل به زبان ترکی نشده است؟ دریغ از یك غزل و حتی یك بیت. و با ترس و لرز از داغ ارتجاعی که بلافاصله بر پیشانیم خواهد نشست خدمتشان متواضعانه عرض کنم که مبادا درین کار تحقیقی شیوهٔ استدلالشان شباهتکی - البته غیرعمدی - پیدا کرده باشد با آثار محققانی که در کتابهای حکیم فرموده‌شان می‌خواهند رودکی را شاعر خلقهایِ محروم و فردوسی را زبانِ گویای توده‌های رنجبر معرفی کنند و حتی همین نظامی را چیزی از مقولهٔ شعرای مسؤول و متعهد عصر حاضر بشناسانند.[3]

و برای خوانندگان جوانی که احتمالاً مثل بنده تسلّطی در ادبیات فارسی ندارند، این چند بیت دنبالهٔ مطلب را نقل کنم تا بدانند چرا نظامی با اکراه به سرودن لیلی و مجنون پرداخته است:

فرزند محمد نظامی
آن بر دل من چو جان گرامی
داد از سر مهر پای من بوس
کای آنکه زدی بر آسمان کوس
خسروشیرین چو یاد کردی
چندین دل خلق شاد کردی
لیلی مجنون ببایدت گفت..
گفتم سخن تو هست بر جای...
لیکن چه کنم هوا دورنگست
اندیشه فراخ و سینه تنگ است
دهلیز فسانه چون بود تنگ
گردد سخن از شد آمدن لنگ

و خلاصه اینکه داستان لیلی و مجنون داستان زنِ توسری خوردهٔ تحقیر شده‌ای است با مرد دیوانهٔ شوریده سری آنهم در سیاه چادرهای بیابان خشك عربستان، دقیقاً برخلاف داستان خسرو و شیرین که لبریز تجمل است و شکوه و ناز و نیازهای قابل توصیف:

نه باغ و نه بزم شهریاری
نه رود و نه می نه کامکاری
بر خشکی ریگ و سختی کوه
تا چند سخن رود در اندوه

و باز هم بی‌آنکه هوس داشته باشم با نقل این عبارت:

«فرقهٔ دموکرات برآوردن خواستهای دیرینهٔ فرهنگی مردم آذربایجان را سر لوحهٔ برنامه‌های خود کرد و به دنبال آن زبان ترکی بموازات زبان فارسی در آذربایجان رسمیّت یافت و تدریس به زبان مادری در مدارس آغاز شد» (ص ۲۶۴)

با جناب دکتر سر مناقشه‌ای بگشایم که: این سه کلمهٔ «بموازات زبان فارسی» را برای خالی نبودن عریضه اضافه نفرموده‌اید؟ الحمدلله که هنوز شاهدان آن دورهٔ طلایی فراوانند و ازهمه بالاتر خود حضرتعالی که بلافاصله مرقوم می‌فرمایید «ضمناً برای تدریس در مدارس ابتدایی شش جلد کتاب بنام *آنادیلی* به زبان

مادری چاپ و منتشر شد» (ص ۲۶۴) و به کتابهای فراوانی که **اخیراً به عنوان خاطرات تنی چند از افسران فراری بوی کباب** شنیده نوشته‌اند حوالتشان کنم.

خیر. نمی‌خواهم به مباحث خسته کننده و احتمالاً ملال‌انگیزی ازین دست متوسل شوم. فقط می‌خواهم صمیمانه نکته‌ای را با جناب دکتر در میان بگذارم و آن اینکه مگر خودتان نمی‌فرمایید صغیر و کبیر آذربایجان با یکدیگر به زبان ترکی صحبت می‌کنند؟ و «رژیم گذشته در مدت پنجاه سال با آنهمه دبستان و دبیرستان و دانشگاه بهمراه سختگیری و اختناق سازمان یافته» حتی نتوانست یك قصبه یا دهکده را «فارس کند» (ص ۳۹۱). مگر جنابعالی و همفکرانتان در آشفتگیهای بعد از انقلاب چندین روزنامه و «بیش از دویست کتاب و مجموعه اشعار ترکی» (ص ۲۷۵) منتشر نکرده‌اید؟ و به موازات خدمات خستگی‌ناپذیر شمایان دیگر دایگان دلسوزتر از مادر از قبیل فرستنده‌های شمالی و غربی شب و روز با نشر و پخش برنامه‌های ترکی به اجرای نقشهٔ البته خداپسندانه‌تان مشغول نیستند؟ مگر به ادعای خودتان در مدارس آذربایجان در ساعات تفریح بچه‌ها با یکدیگر ترکی حرف نمی‌زنند؟ خوب، شما که معتقدید «هر کشوری باید زبان مشترك داشته باشد» بفرمایید ببینم چند ساعت از وقت محصلان آذربایجانی هم اکنون صرف آموختن این زبان مشترك می‌شود؟ مگر برنامه‌های مدارس بیش از روزی پنج تا ۵۰ دقیقه است؟ یعنی روزی ۴ ساعت و در هفته ۲۴ ساعت که با احتساب ۳۵ هفته درس در سال می‌شود ۸۴۰ ساعت؛ به عبارت دیگر از ۸۷۶۰ ساعت یك سال فقط ۸۴۰ ساعت یعنی کمتر از یك دهمش به آموختن این زبان مشترك اختصاص یافته است، آنهم بشرط آنکه معلم فارسی زبانی داشته باشند (که متأسفانه شنیده‌ام که ندارند). خوب اگر به پیشنهاد سرکار بیایند این روزی ۴ ساعت را هم به زبانِ ترکی تدریس کنند تکلیف زبان مشترك چه می‌شود؟ لابد پیشنهاد می‌فرمایید هفته‌ای یکی دو ساعت هم اختصاص به فارسی بدهند مثل زبان انگلیسی. خوب، اگر چنین کنند و در نتیجه نوجوانان آذربایجانی نتوانند با زبان فارسی بیش و کم آشنا شوند تکلیف مناصب والای مملکت و از آن مهمتر ترقیات آیندهٔ آذربایجانیها چه می‌شود؟ هیچ به سهم عظیمی که در ازای روزی چهار ساعت فارسی خواندن از مقامات سیاسی و اقتصادی کشور نصیب همشهریان جنابعالی شده است و می‌شود فکر کرده‌اید؟ بگذریم از سلسله‌های غزنوی و سلجوقی و چنگیزیان و تیموریان و صفویه، نظر مختصری به همین دویست ـ سیصد سال دورهٔ قاجار و عهد مشروطه بیندازید و ببینید چند درصد پستهای مهمی از قبیل وزارت نصیب آذربایجانیها بوده است.

بیست سال پیش، وقتی که مشغول چاپ *تاریخ بیداری ایرانیان* بودم، متوجه قربانیانی شدم که مردم کرمان در راه محو استبداد و استقرار حکومت قانون تقدیم جامعهٔ ایرانی کرده بودند، از میرزا رضای شاه شکار گرفته تا متفکران و قلمزنان از جان گذشته‌ای چون شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان بردسیری. و توجه بدین نکته سؤالی پیش چشمم گذاشت که خوب در ازای تبعید پیشنمار و جانبازی متفکران کرمانی، پس از استقرار مشروطه چه سهمی از حکومت تازه نصیب کرمانیان شد. و در پاسخ این سؤال با همه کندوکاوها متوجه این واقعیت تعجب‌انگیز شدم که در طی پنجاه و چند سال دوران مشروطه حتی یك نفر کرمانی بر صندلی وزارتی تکیه نزده است،[۴] و در مقابل همیشه بیش از نیمی از کرسیهای وزارت نصیب آذربایجانیان بوده است. تا آنجا که ـ به قول نویسنده «ایران مظلوم» ـ یکی از منشیهای هیئت دولت روزی می‌نالیده‌که همهٔ مذاکرات به ترکی است و من نمی‌دانم برای ثبت صورت مذاکرات چه خاکی بسرم بریزم.

جناب دکتر در بیان ضرورت چند زبانه شدن ایران مسألهٔ سویس را پیش کشیده‌اند و کانتون‌های ثلاثه و زبانهای سه‌گانه‌اش را، و ظرافتی نموده‌اند در به‌کار بستن قیاس مع‌الفارق. و حال آنکه بهتر از من و امثال من می‌دانند که تقسیمات اروپا بعد از جنگ جهانی اول تقسیماتی سیاسی بوده است، نه تاریخی و فرهنگی و طبیعی. وضع سویس را نمی‌توان با کشوری مقایسه کرد که چند هزار سال به‌عنوان واقعیتی تاریخی بر بسیط کرهٔ ارض وجود داشته است، و اگر در مسیر تاریخ هر چندی یکبار خطوط مرزیش اندکی پیش و پس خزیده باشد هرگز کانون مرکزی ازهم نپاشیده است و به هر حال، کوچك یا بزرگ، ایرانی وجود داشته است؛ و ضامن استقلال این ایران، فرهنگ ریشه‌داری بوده است که از پس هر برگریز خزان و تطاول زمستان بار دیگر جوانه زده و شکوفاتر از گذشته جلوه‌گری کرده است و ثمربخشی. و جناب دکتر ـ اگر مقولات تجاهل العارفی اجازه دهد ـ باز بهتر از من می‌دانند که ظرف این فرهنگ مشترك جز زبان فارسی نیست. زبان فارسی رکن اساسی این خیمه عظیمی است که آذربایجانی و کرمانی و خراسانی و اهوازی را در سایهٔ مبارك خود گرفته است و اگر خدای ناخواسته روزی لرزشی در این رکن اصلی واقع شود خیمه فرو می‌ریزد و عالیها سافلها می‌شود. و چه فرق فاحشی است میان چند ایالتی که بحکم مصلحتهای سیاسی چند صباحی بهم پیوسته‌اند. با کشور کهن سالی که شیرازهٔ استقلالش از پود و تار فرهنگی مشترك است.

جناب دکتر که البته هم محقّقند و هم دانشمند، گاهی به حکم عواطف، با حربه‌ای به میدان می‌آیند که آدم را به یاد بعضی

داردودسته‌های سیاسی می‌اندازد که می‌گفتند برای رسیدن به هدف مطلوب استفاده از هر وسیلهٔ نامشروع و غیراخلاقی جایز است. ایشان نه یك بار که چند بار سرنوشت زبان فارسی را با چنان سریشمی به حکومت سابق چسبانده‌اند که جدا کردنش در ذهن ساده‌لوحان امکان‌ناپذیر می‌نماید. رژیم سابق و بعضی سرانش به زیارت حرم مطهر رضوی هم می‌رفتند و چاپلوسان لقب اسلام‌پناهی هم به القاب ملوکانه می‌افزودند؛ پس تشرّف به مشهد را هم ممنوع می‌فرمایید و جواز تغییر دین را صادر؟ اگر این شیوهٔ استدلال را شایع کنیم می‌ترسم فردا فلان فضولباشی البته مغرض مدعی شود که کتاب جناب دکتر را در استانبول چاپ کرده‌اند، پس خدای ناخواسته زبانم لال ایشان...

*

واما سخن آخر من با جناب دکتر اینکه در حکومت جمهوری اسلامی امتیازات بسیاری به لهجه‌ها ـ و به‌قول جنابعالی، زبانها ـی محلی داده شده است. نه تنها هیچ مانع و رادعی برای طرز سخن گفتن و زبان محاورهٔ مردم آذربایجان با یکدیگر نیست که مردم عموماً می‌توانند در مراجعات اداری و دولتی هم براحتی از لهجه متداول محلّشان استفاده کنند ـ و این از کارهای بسیار خوب زمان حاضر است که حتی المقدور مسؤولان هر ولایت را از میان مردم همان دیار انتخاب می‌کنند و دیگر فلان جناب اردبیلی را به ریاست فرهنگ سیرجان و فلان مرد اهوازی را به فرمانداری ترکمن صحرا نمی‌فرستند ـ بنابراین مردم آذربایجان در استفاده از لهجه بومی آزادی عمل دارند، مسأله استفاده از برنامهٔ ترکی رادیو و تلویزیون هم از برکت فرستنده‌های قوی باکو و شهرهای شرقی ترکیه و علاوه بر اینها برنامه‌های فرستنده‌های محلی حل شده است، در مقولهٔ روزنامه و مجله و کتاب هم که در عهد رژیم گذشته محدودیتهایی بود، به برکت اصل ۱۵ قانون اساسی اکنون هیچ مضیقه‌ای نیست و شاهدش مجله‌ای که خودتان منتشر می‌کنید و هفت صفحه فهرست نام کتابهایی است که به زبان ترکی درین هفت سال منتشر شده است و در آخر کتاب خودتان آورده‌اید. و در مقابل اینهمه امتیازات و آزادی عملها، آنچه قانون اساسی و دولت ایران از هموطنان آذربایجانی خواسته است، روزی ۴ ساعت فارسی خواندن بچه‌ها است در مدرسه تا به فیض آن فردا بتوانند به عنوان وکیل و وزیر با حکومت بر سرتاسر ایران هنرنمایی کنند، و تصدیق بفرمایید که این «هنر» را آن «مشقت» همچنان دشوار نیست.

شما که حتماً به ملیّت ایرانی و حفظ تمامیت ارضی ایران دلبسته‌اید بیایید و در شرایط حاضر که ابر و باد و مه و خورشید و فلك به‌کار افتاده‌اند و کمر به کین این کشور و این ملت بسته‌اند، در شرایط حاضر که زمنجنیق فلك سنگ فتنه می‌بارد و رجزخوان چکمه‌پوش بغدادی ما شیعیان مرتضی علی را ابنای مجوس می‌نامد و آبادان و خرمشهرمان را در هم می‌کوبد و درین برهوت وحشت‌خیز نامردمی‌ها فریادرسی نداریم، آری در زمانی بدین حساسیت به آتشی اینسان مملکت سوز دامن مزنید.

جنابعالی که به شهادت مقدمه چینیها و طرز نویسندگیتان مردی سیاسی هستید و از اوضاع جهان باخبر، بهتر از من می‌دانید که زمان حاضر در نظر هواداران استقلال و تمامیت ایران نامناسب‌ترین لحظهٔ تاریخ است برای طرح چنین مسائل نفاق‌انگیز تفرقه افکنی. برای شما و همهٔ هم‌سلیقگان شما که در نظر من مردمی خیرخواهید و ایران دوست، اگر در نوشته‌ام تأملی فرمایید یك حرف بس است.

سعیدی سیرجانی (تهران)

۱) گویا نظامی گفته باشد «ترکانه سخن»...

۲) مواظب پرونده‌سازی برای زبان مظلوم فارسی باشید.

۳) و از عجایب اتفاقات اینکه هنگام نقل این مطلب از کتاب جناب هیئت بوی خاصی، شامّهٔ به کندی گراییده‌ام را تیز کرد که طرز مونتاژ مطلب و استخراج نتیجه شباهتی به شیوه‌های از ما بهتران داشت، بسراغ شاهدی برای مسؤولیت و تعهد ـ البته حزبی و خلقی ـ نظامی می‌گشتم در کتاب *زندگی و اندیشهٔ نظامی* مأخوذ از *تاریخ ادبیات آذربایجان* چاپ باکو، به قلم «ع. مبارز، م. آ. قلی‌زاده، م. سلطانف، ترجمهٔ ح.م. صدیق» که در صفحهٔ ۷۱ چشمم به عین مطلبی افتاد که از صفحهٔ ۱۷۵ کتاب آقای هیئت نقل کرده‌ام. نمی‌دانم فضل تقدّم در این کشف بی‌سابقه با جناب هیئت است یا آن سه نویسندهٔ شوروی، یا:

زبس کردم خیال تو   تو گشتم پای تا سرمن

و : تو بودی، من آواز را می‌شناسم!

و برای اینکه با شیوهٔ تحقیق «آن‌وریها» آشنا شوید، بشنوید که: «ظن قوی می‌رود غزلهای او [نظامی] که در هر دو زبان آذری و فارسی موجود بوده سالها در مجالس سرور مردم با ساز عاشیق‌ها دهان به دهان می‌گذشته» (*زندگی و اندیشه نظامی*، ص ۲۷) و ظاهراً اشعار ترکی مرحوم نظامی را هم این فارسهای علیهم ما علیهم گم و گور کرده‌اند، همانطور که غزلیات و قصاید ترکی مولانا را [کتاب هیئت، ص ۱۲۰] و از اینها بدتر، نام نظامی را که «در زمان خود فرسودگی نظام اجتماعی فئودالی و نیاز جامعه به دگرگونیهای بنیادی را حس می‌کرد» (ص ۳۹) و «در نتیجهٔ رعایت یك سنت غلط و ناروا، در ردیف شاعران پارس می‌آورند» (ص ۲۲) جل الخالق از شباهت شیوه‌ها!

۴) «این نکته عجیب محل تأمل و شایستهٔ تحقیق است که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه‌شناسان است در کابینه‌های متعدد دورهٔ مشروطه رئیس‌الوزراء که هیچ، حتی یك وزیر هم نداشته است...» (*تاریخ بیداری ایرانیان*، صفحهٔ ۱۱ مقدمه، چاپ ۱۳۴۶).

چند اظهار نظر کوتاه:

نشردانش مدام بهتر و برومندتر می‌گردد و دوام آنرا قلباً خواستارم. ای کاش بعضی از مقالات کوتاهتر و تعداد مقالات بیشتر می‌گردید. مشکل زبانهای ترکی و بلوچی و کردی وسایر زبانهایی که در ایران قسمتی از نفوس مردم ایران بدانها سخن می‌رانند مسألهٔ غامض و مشکلی است و محتاج به مدرسه و کتاب و سخنرانیها و رادیو و تلویزیون بسیار وسیعی است که فعلاً وسیله‌اش زیاد مهیّا نیست و باید کوشید که رفته‌رفته (مثلاً در طول بیست الی سی سال) مهیّا گردد، والاّ بیم آن می‌رود که با وضع امروزی دنیا و همسایه بودن با روسیه و ترکیه و ممالك عربی کم کم اصلاح ناپذیر شود... خدا بخواهد وسائل تفاهم در بین ما ایرانیان خیلی زیاد شود و روسیه و آمریکا (مانند روس و انگلیس در ۱۹۰۷ میلادی) با هم در کار ایران کم کم کنار نیایند. خدا اسباب لازم را در خیر وصلاح و رستگاری و رفاه و عدالت در ایران را روز بروز بیشتر فراهم سازد.

سیدمحمد علی جمالزاده

(ژنو، ۹ مهر ماه ۱۳۶۶)

*

مقالهٔ شیوایی که با عنوان «ایرانِ مظلوم» به خامهٔ توانای جنابعالی نگاشته شده بود در مجمعی از فرهنگیان و فرهنگ دوستان آذربایجانی مقیم تهران قرائت شد و تأیید و تحسین همگان را برانگیخت. شیوهٔ نگارش موشکافانه و تحقیقی و درعین حال رسا و روان و فصیحِ آن مقاله، علاوه بر مزایای دیگر حاکی از دقت و وسعتِ نظر و تسلط جنابعالی بر جوانب مختلف موضوعات مورد بحث می‌باشد. از جملهٔ این موضوعات است رابطهٔ زبان مشترك با وحدت و هویت ملی و خطرهای تجزیه‌طلبی‌های فرهنگی و تبلیغ رسمیت دادن به لهجه‌ها و گویشهای محلی به موازات یگانه زبان مشترك کشور و حتی کوشش در تحت‌الشعاع قرار دادن آن!

من اگرچه این نامه را به عنوان یك فرد آذربایجانی به منظور تبریك و تشکر می‌نویسم ولی یقین دارم که این نوشته‌ام نه تنها زبان حال حاضران در آن مجمع، بلکه گویای احساسات همهٔ آذربایجانیان (البته منهای چند تن انگشت شمار...) است.

امیدوارم این پیکار مقدس را که به حکم ذوق سلیم بر علیه تعصب کورکورانه شروع کرده‌اید با همکاری همفکران خود بیش از پیش ادامه دهید و به یك مقاله اکتفا نورزید و همواره موفق و کامیاب باشید.

غ. رعدی آذرخشی (تهران)

*

رویتان را می‌بوسم و دستتان را می‌فشارم که همهٔ مکنونات قلبی خود و واقعیات گفتنی را در مقالهٔ زیبا و شیرین شما خواندم. اما در زمینهٔ مقالهٔ شما مطالب گفتنی دیگری نیز وجود دارد. یکی اینکه منطقهٔ شمال ارس که در جنگ قفقاز از سوی روسیان اشغال شد، اصلاً آذربایجان نیست که آن را «آذربایجان شوروی!» یا «آذربایجان شمالی» بنامند. این منطقه همیشه در تاریخ ایران «ارّان» نام داشته است و جهانگیر قائم مقامی در یکی از شماره‌های مجلهٔ *بررسیهای تاریخی* بحث مفصلی پیرامون آن دارد. و روسیان پس از تسلط بر این مناطق برای روز مبادای خود نام «آذربایجان» را بر آن اطلاق کردند. دیگر اینکه روسیان در مقاطع تاریخی که دولت مرکزی ایران دچار ضعف و تزلزل بوده است، قضیهٔ زبان را مستمسك قرار می‌داده‌اند و از آن جمله است رواج این قضیه پس از اتمام جنگ دوم و سخنرانیهای عوامل سیاست روس و از آن جمله نطق صمد ورغون شاعری از اهالی «آذربایجان شوروی!» که در سال ۱۹۴۸ در یکی از محافل روس ایراد شده است و در مجلهٔ *ادبیات* شوروی (شمارهٔ ۱۲، سال ۱۹۴۸) چاپ شده است. در این مقاله آقای ورغون عین همین حرفهایی را زده است که این آقایان می‌زنند. در مقالهٔ آقای ورغون شما می‌توانید به وضوح ببینید که آقایان از کجا تغذیهٔ فکری می‌شوند.

عزیزالله کاسب

*

مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» در حقیقت داغ دیگری زد بر زخمِ کهن و دیرینهٔ ما مردم آذربایجان و آذری زبان که سالهای متمادی از سلطهٔ فرهنگ شاهنشاهی برتن و جانمان فرو هشته بودند. شما چه حرفهای بی‌مایه، چه تصوراتِ باطل و چه موهومات خیالی و ذهنی را برروی کاغذ آورده‌اید... شما همچنانکه اشاره کرده‌اید نه زبانشناس هستید و نه ترك زبان. از مجموعهٔ مقاله هم به روشنی استنباط می‌شود که آشنایی کافی در رابطه با تاریخ و فرهنگ میهنمان ندارید. آیا می‌توان پرسید شما با چه صلاحیتی در رابطه با سیر زبان و حقوقِ مردم ترك زبان دست به قلم فرسایی زده‌اید؟، آن هم متناقض، غیر مستند و چشم بسته... نه متن کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* و نه شخص مؤلف محترم آن و نه هیچیك از روشنفکرانِ واقع بین نه تنها کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهند در رابطه با این که زبانِ رسمی و مشترك مردم ایران فارسی است، بلکه پدران و نیاکان آنها در این خطه در سیرِ تحول و تطور آن صمیمانه کوشیده‌اند، ولی این بدان معنی نیست که زبانِ ترکی آذری با آن همه ریشه و سابقه و ادبیات پربارش و با میلیونها تکلم کنندگانش از صحنهٔ زندگیشان حذف شود و این

درست مقصود و خواب و خیال پرچمداران فرهنگی رژیم ستمشاهی بود که بساطشان توسطِ انقلاب مردم ایران برچیده شد. آیا صحیح است که در حوزهٔ نشردانشگاهی که ارائهٔ مقالات تحقیقی و علمی را برای خود هدف قرار داده، این چنین مقاله‌ای سطحی و بی‌مایه و غیر علمی ارائه گردد؟ و سؤال اینکه آیا انتشار کتابِ وزین و تحقیقی *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* در نفاق و تفرقه مؤثر می‌افتند یا مقالهٔ شما؟

حسن علیزاده (تبریز)

*

مقالهٔ شما را تحت عنوان «ایرانِ مظلوم» در شمارهٔ پنجم سال هفتمِ مجلهٔ *نشردانش* مطالعه کرده و استفاده کردم. امیدوارم در این زمینه بحثهای بیشتری توسط صاحب نظران و جامعه‌شناسان با استناد به شواهد عینی و تاریخی و نه اکتفا به استدلالات عقلی صورت پذیرد. بسیاری از سوءِ تعبیرات و تندرویها و انحرافات سیاسی در میان برخی از هموطنان ما در این خصوص ناشی از مکتوم و ناگفته گذاشتن مسائل مهم و حیاتی برای سرنوشت مملکت ایران بوده است. مسئلهٔ اقلیتهای قومی در ایران هیچوقت به صورت جدی و پیگیر مورد مطالعه قرار نگرفته است. امیدوارم مقالهٔ جنابعالی سرآغاز چنین مطالعهٔ علمی و جدی و حساس باشد. راجع به اهمیت زبان فارسی و سیادت و نقش آن در طول تاریخ ایران و اسلام هیچ بحثی نیست اما این نباید موجب تضعیف دیگر زبانهای موجود در ایران گردد. بذر تفرقه‌های شیطانی بیگانگان وقتی می‌تواند رشد کند که واقعیت و زمینهٔ عینی فراهم باشد و این واقعیت عینی را نمی‌توان با بحث و اظهارنظر ایجاد کرد بلکه در طول تاریخ و بر اثرِ برخورد قانون و غیرقانون و اصحاب قدرت سیاسی و یا احیاناً نظامی با اقلیتهای موجود در ایران ایجاد شده است... شکی نیست این مسئله پیوسته حساسترین و خطرناکترین مسئله برای تمامیت ارضی ایران بوده است اما از کنار آن گذشتن به معنی حل آن نیست و تنها با مطالعات علمی و عینی از نزدیك و در سایهٔ حقایق تاریخی و جامعه‌شناسی و با امکان اظهارنظر دادن به کسانی که با دلایل و مدارك قانع‌کننده نظرات و عقایدی متفاوت دارند قابل حل است.

بدون شك ایران در سایهٔ فرهنگ و ادب فارسی از مفاخر گذشته و حالِ عالم اسلام و جهان بشمار می‌رود و خدمات انکارناپذیری به پیشرفت فرهنگ معنوی و مادی خاورمیانه و جهان کرده و می‌کند. همهٔ ایرانیان به این حقیقت مفتخرند لیکن فکر می‌کنم این امر نباید موجب تضعیف و نادیده گرفتن چشمه‌های کوچکی باشد که به جریان فرهنگ ایران می‌ریزند.

اسماعیل حسینی (سوئد)

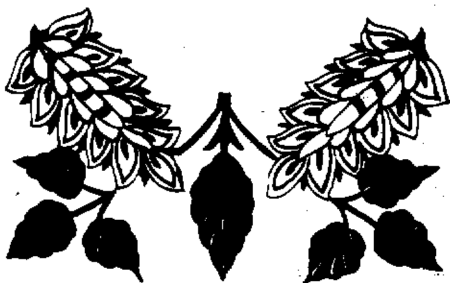
*

یك روزنامه‌نگار خوب و عاقل و پاك از یك لشکر مجهز به تمام آلات و ادوات ناریه مؤثرتر است. مقالهٔ مآل اندیشانهٔ شما با تیتر «ایرانِ مظلوم» مرا تکان داد. از این جهت تکان داد که مسبوق به سوابقِ بسیار تأسف‌بار از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی ۵۷ با تمام بازیهای خطرناك سیاسی پشت پردهٔ آن هستم. خدا روا ندارد به تکرار بازیهایی که مو بر اندام هر وطن دوست شرافتمندی راست می‌کند.

در سال ۱۳۲۴ که فراماسونها دولت را به وسیلهٔ حکیم‌الملك در اختیار داشتند آنقدر در آذربایجان تحریك کردند و مردم شریف آذربایجان را ناراضی ساختند تا دیگ طمع شوونیستی باقراوف رهبرِ حزب کمونیست قفقاز را به جوش آوردند و به دست مرد ساده‌لوحی چون پیشه‌وری آن وقایعِ معروف را تدارك دیدند. بعد هم در لباس قهرمانهای وطن‌پرست به میدان آمدند و آذربایجان را نجات (؟) دادند و با انجام چنین ترفندهایی هم حیثیت شوروی را که بر اثر لغو قراردادهای ترکمانچای و گلستان به وسیلهٔ لنین وجاهت عمومی داشت مخدوش کردند و هم پایه‌های حکومت فراماسونها را در ایران تحکیم بخشیدند. امروز هم که انقلاب اسلامی به رهبری خمینی کبیر بساط این جاسوسهای کهنه کار را برچیده و معنای مستقل زیستن را به ایرانیان فهمانیده بار دیگر... با انتشار چنین کتابهایی و یا نشریاتی نظیر *وارلیق* به بهانهٔ «نگران زبان مادری» بودن می‌خواهند یکبار دیگر آذربایجان را دچارِ آشوب و در افتادن با تهران سازند. غافل از این که نه آذربایجان آذربایجانِ سال ۲۴ است و نه در قفقاز باقراف وجود دارد و شاید هدف اصلی... این بار بیدار کردن روح خلیفه‌گری عثمانی باشد.

تعجب بنده این است که چرا دهها کتاب خوب و انقلابی اجازهٔ انتشار نمی‌یابند و حتی یك کتاب پزشکی به این علت که عکس بیمار زن در حال جراحی زایمان و آن هم مسیحی پوشش اسلامی ندارد ماهها اجازهٔ چاپ نمی‌یابد آنوقت به آسانی مجلهٔ *وارلیق* اجازهٔ انتشار می‌یابد و کتاب *سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی* در تیراژ وسیع منتشر می‌شود.

دکتر پرویز رجائی (تهران)



*

مطلب آقای مهندس معصومی (آفتابه لگن هفت دست...) را خواندم که مطابق معمول پر بار و پر محتوا بود و مقالهٔ «ایران مظلوم» شما را. جداً که خدا پدر شما را بیامرزد و دست شما درد نکند. باور بفرمایید اگر نزدیك بودم بلند می‌شدم می‌آمدم و آن دست و قلمی را که این مطلب را نوشته می‌بوسیدم. حقیقتش بنده از اول هم اینطور مطالب و حرفهای «applied» را می‌پسندیدم و نه اینکه کسی در کنج عافیت بنشیند و چنان مقالهٔ عالمانه و محققانه‌ای بنویسد که به هیچ جایی بر نخورد و در رژیم غاصب گذشته و یا رژیم اسلامی به یك اندازه قابل چاپ باشد. من علماء و متفکرین و فلاسفه‌ای مثل راسل را که در اعتراض به جنگ ویتنام در کف خیابان تحصن می‌کنند و دستگیر می‌شوند و به زندان می‌روند به بسیاری از علمای بی‌بو و خاصیت خودمان که حرفشان به هیچ جایی بر نمی‌خورد ترجیح می‌دهم.

گواهی (وین)

*

هر آنکه قصدِ نفاق و سودجویی دارد، ترکان را می‌کوبد، بزرگان ترك زبان را مورد اهانت قرار می‌دهد. امان و پناه برخدای تعالی از دستِ نفاق افکنان دست پروردهٔ رژیم منحوس پهلوی!

چرا و به چه دلیل باید مقامات و دانشمندانِ بزرگ ترك مورد اهانتهای بیجای ِ حاصل از احساسات نفاق افکنانهٔ شوونیستها قرار بگیرند؟ آری، زمانی رضاخان نیز حق مسلم و طبیعی ترکها، این مظلومترین مظلومان تاریخ، را از آنها سلب کرده بود.

خداداند که چه اصالتی در فرهنگ و زبان این ترکان است که این چنین خوف بردل شوونیستها افکنده... چرا باید دولت خدمتگزارِ جمهوری اسلامی اجازه دهد تا به اکثریتی که از حقوق اقلیت نیز محروم مانده، چنین اهانت شود؟ چرا باید این چنین مغرضانه به مقامات ترك کشوری اهانت شود؟

آیا اینکه ظلمهای اعمال شده از سوی رضاخان و رضاخانهای ِ روسیاهِ تاریخ در آن کتاب افشا شده، داغ حضرت عالی را تازه کرده است؟ یا اینکه تشریح و تثبیت شدن اصالت فرهنگ و زبان ترکها؟

چرا جنابعالی در مقالهٔ خود از فارسهای هند و پاکستان و خوارزم و افغانستان وختاوختن (!) دفاع کرده‌اید؟ (ص ۸، ستون ۱، سطر ۱۸). آیا به ما حق نمی‌دهید تا از تحقیقات و نوشته‌های ترکهای ملل بیگانه استفاده کنیم؟

براستی مگر بکار بردن واژهٔ «خلق» (که خود مفهومی گرفته شده از ریشه‌های مذهبی دارد) کفر یا گناه است؟ اگر کفر و گناه و جرم است که باید انشاء الله از فرهنگنامه‌ها و لغتنامه‌ها نیز حذف شود و اگر این چنین نیست، چرانگارندهٔ محترم مقاله از به کاربردن این واژه در کتاب مورد بحث، رنج می‌برد؟ (ص ۹، ستون ۲، سطر آخر).

دکتر علی رضایی (تهران)

*

سرمقالهٔ «ایران مظلوم» شما بسیار بسیار مفید و خواندنی بود. تعجب آنکه نغمهٔ جدائی زبانهای محلی توسط مزدوران و ایادی بیگانهٔ گروههای ِ چپ و راست و همچنین توسط ایرانیان خودفروخته یا نادان در خارج از ایران آغاز شده است. در بعضی از نشریات نیمه معتبر و تحقیقاتی اینجا و حتی از زبان بعضی از استادان خارجی مسألهٔ زبانهای کردی، بلوچستانی، ترکی، ازبکی و ترکمن را گاهگاه می‌خوانیم و می‌شنویم که برایمان تازگی دارد و نشان از توطئه‌های عمیق و پشت پردهٔ خطرناکی برای تجزیهٔ فرهنگی و ادبی و بعد تجزیه خاك ایران عزیزمان می‌دهد.

منوچهر پرشاد

(نیوبرانزویك، نیوجرسی، آمریکا ۱۳۶۶/۶/۳۰)

*

ساقیا لطف نمودی قدحت پُر می‌باد
که بتدبیرتو تشویش خمار آخرشد
«حافظ»

مقالهٔ «ایرانِ مظلوم» شما را خواندم نه یك بار که دوبار. بیان تحسین و دعا و رنج خود را به کلام جاودانه و شعر جادوانهٔ شیخ اجل وامی گذارم که:

آفرینِ خدای برپدری
که تو پرورد و مادری که توزاد
بخت نیکت به منتهای ِ امید
برساناد و چشم بد مرساد
همه از دست غیر می‌نالند
سعدی از دست خویشتن فریاد

اسمعیل صارمی (تهران)